

بنظر میرسید که پراز انوار سری و مرموزی باشد . ژیلبرت در حالیکه بیالش تکیه کرده و سر خود را در دست گرفته بود در این موضوع فکر میکرد که یکنفر جواهر فروش که مرد ثقة و بسیار باهوشی بود دستبند فوق العاده قشنگی که از مروارید و یاقوت کبود ساخته شده و بسیار گرانبهاست باو داده و گفته بود که آن زینت نفیس را که بمقت میفروختند ممکن است بهای قرص نانی بدست آورد . اما سبب این ارزانی آنکه زن بدکاری در روز بد بختی مجبور بفروش آن شده بجواهر فروش داده است . البته چنین پیش آمده ها هر روز میسر نمیشود و نهایت بدبختی خواهد بود که موقع از دست داده شود ، درین این فکرها ژیلبرت گفت :

ـ عزیزم میل داری این دستبند را بینی ؟ اگر خواسته باشی از رفیق جواهر فروشم خواهش میکنم که آنرا امانت بعن بسیار .

گرچه موریس واضحاً از قبول این پیشنهاد ابا نکرد ولی معلوم بود علاقه مخصوصی هم باین دستبند نفیس نشان نمیدهد و در جواب گفت .

ـ وقتی این خرده جواهر فروشان چیز خوبی بدست میاورند برای خود نگاه میدارند و دلشان بحال خانمهای مشتری نسوخته که آنها را در آن تی قع سازند بعلاوه امروز بازار جواهر بسیار کساد است و هیچ حساب میشود زیرا همه سرگرم العاب ریاضیه اند و حالی وجواهر مخالف ورزش کاریست .

موریس عمداً چنین برخلاف حقیقت گفته گو میگرد زیرا دیری بود که جبه پوستی ژیلبرت اهداء نموده بود و عجلهئی هم در تقدیم تعارف تازهئی نداشت .

گرچه موریس را نمیتوان خسیس و بخیل شمرد ولی جلو کیسه را محکم داشت و مواظب خرج بود بعلمت آنکه والدینش ماهیانه قابلی باو نمیدادند و روز

روز بر مقدار قروضش افزوده میشد دیگر آنکه اگر بنا میشد زود زود متمدنیات حبیبه اش را اجابت نماید بیم آن میرفت که خواهشهای حادثتری ایجاد شود خلاصه کلام جلوه نئی را که این معامله در چشم ژیلبرت کرده بود در نظر موریس نداشت لکنه دیگر اینست که موریس دلش میخواست در تقدیم هدایا خود بصرفات طبع مقدم باشد و از همه اینها گذشته چنان پنداشت که اگر در تقدیم تحف و هدایا افراط کند بیم آن خواهد بود که دیگر بشخصه مورد حب ژیلبرت نباشد .  
 مادام درویش در این پیش آمد نه محلی برایش حاصل شد و نه احساس غضبی نمود زیرا بود بر از اطناف و اعتدال و مردان را بخوبی میشناخت و عقیده اش بر آن بود که نباید با آنها معاشرت کرد و هم میدانست که غالب مردان بطیب خاطر چیزی از زنان نمیدهند و زن میانستی هر وسلوکی داشته باشد که آنها را وادار بچیز دادن بکند .

ناگهان چراغ برقی از چراغهای کوچه اژدرز پرده ها درخشید و اطاق را روشن نمود ژیلبرت گفت

— ساعت شش و نیم است باید لباس پوشید .

موریس چون متذکر بگذشتن وقت که باید فرار حبران با پذیر عمرش محسوب داشت شد چنان بیجان آمد که دو باره همه میلههایش از خواب بیدار شده قوایش تجدید شد ژیلبرت آن ذبیحته سیم بدن درختان درین آنکه با سری بمقب افتاده و چشمانی بیحال و از خود رفته و لدانی بیم ناز و حالی از خود بیخود شده نفسهای بلند میکشید بغنه برجانشسته از برس فریادی کشیده گفت :

— این چه چیز است ؟

موریس در حالیکه ویرا در بازوان خویش میفشرد گفت :

— آخر درست بایست .



البته موریس در آن موقع حسالی داشت که بسقوط آسمیان هم اهمیتی  
نمیداد ولی ژیلبرت چون آهوی رمیده جستن نموده خود را در فاصله بین  
تخت خواب و دیوار انداخته با چشمانی پر از وحشت و خوف انگشت بطرف هیكلی  
که در یکی از زوایای اطاق بین بخاری و دولابچه آینه دار ظاهر شده بود دراز  
نموده آنرا نشان میداد. تا آنکه دیگر تاب دیدن آن منظره را نیاورده مشرف به  
بیهوشی شد و صورت خود را با دودست پنهان نموده.



## فصل دهم

فصلی که از حیث جرأت و جسارت بمراتب مافوق تصورات

«دانت (۱)» و «میلتون [۲]» است

بالاخره موریس سرگردانیده آن هیکل را مشاهده نمود و چون او را در حرکت دید او هم بنوبه خود ترسید ولی ژیلبرت بخود آمده درست مشاهده نمود و چنان پنداشت که آنچه میبیند معشوقه‌ئی است که حبیبش موریس در اطاق پنهان ساخته است تصور خیانت باین بزرگی چنان و را از غیظ و غضب مشتعل ساخت و بطوری از فرط نفرت و اشمئزاز بجوش آورد که از قیبه مفروضه خیره خیره نگریسته فریاد کشید:

۱ — Dante Alighieri — شاعر کبر ایطالیائی که در شهر فلورانس در سنه ۱۲۶۵ میلادی متولد شده و در راون در ۱۳۲۱ فوت شده است . دانت پدر شعر ایطالیا و حتی خالق لغت ایطالیا نامیده شده است کتاب معروف او که بر آثار جاوید بشری محسوب میشود کتاب «کمدی آلهی» است که بنام معشوقه خود اشعار نموده است این کتاب که مدت هیجده سال دانت در آن کار کرده است یکی از بزرگترین شاهکارهای دنیا است و مرکب از سه قسم است جهنم برزخ و بهشت که در طی سیر و مشاهده این عوالم تمام معلومات و علوم قرون وسطی را در آن گنجاییده است .

۲ — John Milton — شاعر معروف انگلیزی از اهالی لندن (۱۶۰۸ - ۱۶۷۴ میلادی) در حکومت کرومول مشی شورای دولتی بوده و در اواخر عمر در حال فقر و بینوائی و کوری اشعار معروف «بهشت گم شده» را اشعار نموده و چون خود بایداشته و ده است زن و دخترش مینوشته اند . داستان «بهشت گم شده» یا بهشت از کف داده شد، lost paradise که موضوع آن سقوط آدم ابوالبشر و رانده شدن او از بهشت و عصیان شیطان است یکی از بهترین زاده های فکر بشری و از شاهکارهای جاوید دنیائی محسوب است و عبارت از دو آرزده نشیده است که از ۱۶۶۷ تا ۱۶۷۴ یعنی هفت سال میلتون در آن کار کرده است .



سوء ظنی پیدا کرد کسی دنبال وی انداخته یا شهودی در کمین گذاشته که مراقب احوال او باشند و یا از رئیس پلیس بنام قانون داد خواهی نموده است اینگونه فکرها سبب شد که در يك طرفه العین واضحاً يك آینده طولانی درد ناکی را از نظر نگذرانند و نیز از نام افتادن طشت رسوائی و تحقیر و کناره جوئی رفقا و سخریه و طعن بجا و مورد جامعه همه را بچشم عیان دید زیرا از همه چیز گذشته بسیار مضحك است که کسی خود را ندانم بیندازد و طوری رفتار کند که مجش گیر بیفتد خلاصه در آنی طلاقرا در تصور خود مجسم نمود و از میان رفتن نام و نشان و حیثیت خانوادگی را احساس کرد زندگی تك و یرادوه برد مادر را بنظر در آورد و ایخونی مشاهده نمود که دیگر در آيجا احدی پیرامون او نخواهد گشت و در پی معاشقه با او نخواهد افتاد زیرا مردان از معاشقه باز نمانند که وضع زاشوئی و تأهلشان مورد اطمینان باشد احترام دارند بعد از همه تصورات در عالم فکر از خود میبرسید آخر همه این لایا و مصیبت ها برای چه ؟ این بد بختی و ویرانی بچه علت ؟ برای يك خاطر و نادانی برای هیچ . مختصر کلام در يك آن زیارت روزی در عالم صعب و وحشان بان صامن با خود حرفهایی زد .

آهك بسیار شیرین و لطیفی گفتم

— خام ترسید .

زیارت قدری اطمینان یافته قوی گرفت و رسید

— شما کیستید

تلك حواب داد

من فرشته ئی هسام .

زیارت .



بعلاوه کار شما چیست؟

بانک گفت:

- ای موریس چون از این بعد بایستی در بین مردم مشغول کار باشم لذا باین هیئت که میبینی در آمده ام باین معنی که لازم شده بشکل مردم در آیم . ارواح آسمانی قادر بر آنند که بشکل محسوس متشکل گردند تا مشاهده و محسوس شوند. این شکل فعلی من حقیقت مسلمی است زیرا محسوس است و در دنیا جز صور محسوسه هیچ حقیقتی وجود ندارد.

ژیلبرت که دیگر آرام شده بود موهای خود را دریشانی ترتیب میداد .  
فرشته در دنبال سخنان خود میگفت :

- ارواح آسمانی<sup>۱</sup> بمیل خود میتوانند نریا ماده شوند با در آن واحد و نسایلین باشند ولی با وصف این ممکن نیست هر دم مطابق میل و بلهوسی تازه تی خود را بشکلی جلوه دهند تغییر شکل آنها در تحت قوانین ناته ایست که شما قادر بفهم آن نیستید این است که من نمیتوانم و نمیخواهم در تحت نظر شما برای تزییح خود یا سرگرمی مثل شما نوجوان مصری که تاریخش در قبری پیدا شد بشکل شیر یا ببر یا ماکس یا قطعه چوبی در آیم یا چنانکه لوسبوس بمدد مرهم فرتیس جوان (۱) توانست منم خود را بشکل خری در آورم . حکمت و دانائی من قبلا ساعت ظهور مرا بمردمان معین نموده و هیچ امری ممکن نیست دقیقه تی بتواند آنرا مقدم یا مؤخر سازد .

موریس که از سخنان او سر در نمیآورد برای دومین دفعه پرسید:

آخر الامر بگو بینم آمده تی چه بکنی ؟

۱ - اشاره بقصه « خرطلائی » است که يك قسم انسانه سحرماندي است و بنا بر آنچه معروف

است مصنف آن قصه نوپسنده یونانی موسوم به Lucius de Patras بوده است .





ابداً تغییری در اوضاع آسمانی پیدا نشده و بهمان حال قدیم خود باقی است .  
 سرشت فرشته گان امروز هم با آنچه در اول بوده فرقی نموده است آنچه را  
 در آنروز عامل شدند امروز هم میتوانند تکرار کنند .  
 موریس گفت :

- خیر ، غیر ممکن است : زیرا برخلاف مذهب است .  
 اگر شما فرشته میبودید و چنانکه مدعی هستید فرشته خوبی میبودید هیچ گاه  
 بفکر آن نمی افتادید که بخالق خود نافرمانی کنید .  
 فرشته پاسخ داد :

- موریس اشتباه میکنی و آنچه میگوئی مخالف فتوی و گفته آباء کنیسه است اوریزون (۱)  
 (ادریچانس) در مفاوضات و تعالیم خود چنان میگوید که فرشتگان خوب معصوم از  
 خطا نیستند چندانکه هر روز مرتکب معاصی شوند و مانند مگس از آسمان بر  
 زمین اوفتند شاید لاصحح الله بر آنی که اقوال این پدر عارف بکتاب مقدسه را  
 بعزت اینکه از طایفه قدیسن خارج است رفض نمائی فرضاً او را قبول نداشته  
 باشی به باب دوم مکاشفات قدیس یوحنا (۲) انجیلی استشهاد میکنم که فرشتگان

۱ - Origene - یکی از علمای لاهوت و مفسرین و آسید لاله نویسان مسیحیت در  
 ۱۸۵ میلادی در شهر اسکندریه ، تولد شد و در ۲۵۴ میلادی در شهر صور (سوریا)  
 بر اثر جراحتی که در دوره دس جبار باو وارد شده مرده است .  
 اوریزون یکی از اعظم مفسرین مسیحیان است و غالباً در تفاسیر خود سعی داشته که دیانت  
 مسیحیه را با طریقۀ افلاطون توفیق دهد .

۲ - اشاره بآیه ۱ و آیه ۱۲ باب دوم مکاشفۀ یوحنا ( یوحنا یوحنا یوحنا یا  
 یوحنا رسول ) و یوحنا یکی اردو آورده بر خواری مسیح و صنف یکی از اناجیل  
 اریه و همین مکاشفۀ است .



سن - گرگوار (۱) فصل بیست و چهارم کتاب « اخلاق » . ایزدی دور (۲) .  
 در ثانی خانم گفت :  
 - آقا بگذارید لباسم را پوشم زیرا عجله دارم .  
 فرشته :

- فصل دوازدهم مجلد اول کتاب « نورترین نعمت » . اند (۳) در کتاب  
 « در خصوص ایوب (۴) » . . . .  
 خانم :  
 - آقا خواهش دارم . . . .  
 فرشته :

- فصل هشتم . داماستوس (۵) فصل سوم مجلد ثانی کتاب « راجع نایمان »  
 بعقیده من اینها از فحول علمائی هستند که اقوالشان عندا لکل محل اعتبار و  
 اعتماد است بنا براین موریس دیگر چاره‌ئی نداری مگر آنکه بخطای خود اقرار

- ۱ - Grégoire : - شانزده نفر از یلبها نام گرگوار داشته‌اند که اولین آنها گرگوار کبیر از ۵۹۰ تا ۶۰۴ میلادی و آخرین آنها گرگوار شارد هم از ۱۸۳۱ تا ۱۸۴۹ باب وده‌اند . چهار نفر از این ۱۶ نفر یعنی گرگوار اول و دوم و سوم و هفتم از قدیسیان محسوبند و سن گرگوار نامیده میشوند .
- ۲ - Ysidore : - چهار ایزدی دور در تاریخ کیسه معروفند ا شهر آنها ایزی دور استق سویل است ( ۵۶۰ - ۶۳۶ میلادی ) .
- ۳ - Saint Bède : - کشیش و مورخ انگلری ( ۶۷۵ - ۷۳۵ میلادی ) مصنف تاریخ کیسه
- ۴ - yob : - نام یکی از ایبای سی اسرائیل ( در حدود ۱۵ قرن قبل از میلاد ) - کتاب ایوب که حاوی حالات او است یکی از مرگترین شاهکارهای ادبی یهودیان محسوب است .
- ۵ - Jean Damascenus : - یکی از قدیسیان ائمه کیسه شرقی در دمشق متولد شده و در حدود ۷۵۴ میلادی وفات کرده است .

نمائی چیزیکه سبب اشتباه تو شده این است که بطبیعت و ماهیت من ناظر نبوده‌ئی که بینی مانند تمام فرشتگان دیگر طبعاً آزاد و فعال و متحرکم پلی عقیده تو این بوده که من فقط و فقط مشمول الطاف و مورد رحمت و سعادت هستم ولی باید دانست که « عزازیل (۱) » کمتر از سایرین مورد سعادت و الطاف نبود

معدالك عصیان ورزید .

موریس برسید .

اما بگو بدانم چرا عصیان میورزی ؟ چرا ؟

پسر نور یعنی فرشته جواب داد :

اشعیا قبل از شما این سؤال را کرده است « ای نیر سحرگاهی چگونه

از آسمانها افتاده‌ئی و ای آنکه طوائف را عاجز گردا بیدی بچه نوع بزمن

افکنده شده‌ئی (۲) » ای موریس چیز نفهم قبل از خلقت زمانها فرشتگان بعزم

تسلط بر آسمانها قیام نمودند زیباترین ملک مقرب و قشنگترین فرشته ساروفین

یعنی شیطان بعزت تکبر عصیان ورزید اما چیزیکه درمن ملهم این میل پسندیده

شده که میخواهم خود را آزاد سازم معرفت و علم است . از آنجا که من همیشه

نزدیک تو بوده و در منزلتکه یکی از مهم ترین کتابخانه های دنیا در آن واقع

۱ - عزازیل نام شیطان است قتل از عصیان و سقوط . اسم مطابق عزازیل در لغت

لاتینی و فرانسوی لوسیفر (Lucifer) است که از دو لغت لاتینی ترکیب شده و معنای آن

« حامل النور » است . لوسیفر پس از عصیان و سقوط شیطان نامیده شده است و کلمه

« شیطان » عربی کلمه عبری « هاشاطان » است که در عبری بمعنای « دشمن » یا « ضد » میباشد.

۲ - کتاب اشعیا آیه ۱۲ باب چهاردهم در تورات دیگری « ای نیر سحرگاهی » چنین

ترجمه شده « ای رهرة دختر صبح » و در لاتینی و فرانسوی همان « لوسیفر » ذکر شده که

اسم شیطان است قتل از سقوط و معنای آن « حامل النور » بوده است .



خودتانرا باودادید.

اگر بخاطر داشته باشید این روزی بود که در عقب کره آسمانی شما و موریس بوسه‌ئی از لب یکدیگر ربودید .

مادام دزویل گره بآبرو آورده گفت :

— آقا ! شما اجاره نمیدهم که . . .

ولی فی الحال خاموش شده باخود اندیشید که موقع موقعی نیست که توقع احترام بسیار داشته باشد .

. فرشته باهمان خون سردی که داشت ادامه بسخن داده میگفت :

— من بر آن بودم که اصول و مبانی دین را کاملاً تحت مذاقه در آوردم لذا

ابتدا مشغول تحصیل آثار یهود شدم و تمام کتب عبری (۱) را خواندم .

موریس فریاد زد :

— چطور ! پس تو عبری هم میدانی !

فرشته جواب داد :

عبری زبان وطنی من است در بهشت مدت‌ها جز بهبری باغت دیگری تکلم

نمی نمودیم .

موریس گفت :

— آره ! شما یهودی هستید : درست است من از بی سلیقگی شما میبایستی

ملفت شده باشم .

فرشته بدون اینکه التفاتی بشییدن این حرف نموده با شد دوباره با

آهنگ مطرب خود گفت

۱ — عربی که خواهر زبان عربی محسوب است یکی از السه اقوام سامیه و زبانی

است که پهلویان در ایامیکه استقلال داشته‌اند بدان متکلم بوده‌اند

تمام کتب شرقی عتیق و آثار یونان و روم را تعمق نموده همه آثار الهیون را بضم نرده ام کتب فلاسفه و حکمای طبیعی و علمای هیئت و ترکیبات زمین و علمای علوم طبیعی همه را زیر و رو کرده ام خلاصه مقال آنکه : دانسته ام تفکر کرده ام و بالتیجه دین و عقیده را از دست داده ام .

مورس سرا سیمه گفت :

- چطوو ؟ شما بخدا معتقد نیستید ؟

فرشته جواب داد :

- بخدا عقیده دارم زیرا وجود من فرع بر وجود اوست اگر او وجود نداشته باشد من هم جزو عدم محسوب خواهم بود . عقیده من بخدا مثل عقیده « سیلن (۱) ها » و مناد (۲) ها است به « دیو نیزوس (۳) » دلیل من هم شبیه

۱ - Siléne : - پدر دایه ناگوس خدای شراب که بنا بر آنچه در اساطیر یونان مذکور است مسخره و مقلد مجمع خدایان ( الپ ) بوده و قوه پیشگوئی و اخبار از منیبات داشته است در حال مستی اسرار و رموزی از او کشف شده است ویرژیل شاعر نرک لاتینی « اصل دنیا » را از قول سیلن نقل میکند و میگوید که در حال مستی کشف این اسرار را نموده است

۲ - Ménades : - که رومیها ( Bacchantes ) مینامیدند ، دخترانی که تشریفات اعیان دیو نیزوس ( ناگوس ) خدای شراب را بعمل میاورده اند .

۳ - Dionysoa : - نام یونانی ناگوس ( Bacchus ) خدای شراب است . دیو نیزوس پسر ژوپیتر رب الارباب و سمله است - قبل از آنکه دنیا بیاید مادرش بانس صاهتگی سوخته دیونیزوس چند ماه در ران ژوپیتر بوده تا در روزی که برای تولدش تقدیر شده است دنیا آمده است نصف ها او را بار آورده اند بعدها باگوس کشت تانک را آموخته رب النوع شراب شده است - در اساطیر مذکور است که در جنگ بین ژوپیتر و هولان دیو نیزوس بسیار پندار خود کمک کرده است .



با دله آنهاست . من بخدای یهودیان و مسیحیان معتقدم ولی منکر این هستم که او دنیا را خلق نموده باشد بلکه چنان میدانم که منتهای کار او ترتیب جزئی حقیقی از دنیا بوده و آنچه را که وی بدان دست زده است علامت عدم پیش بینی و سلیقه خشن و بدوی در آن هویدا است من عقیده ندارم که این خدای یهودیان و مسیحیان ابدی لایتنهای باشد زیرا تصور موجودی که زماناً و مکاناً غیر منتهای باشد بکلی غلط و بی معنی است بر عکس عقیده ام این است که او محدود و حتی بسیار هم محدود است تصور نمیکنم که او فرد و لا شریک له باشد حتی خودش هم مدتهای بسیار طولانی چنین عقیده ئی در باره خود نداشت و در ابتدا خود شخصاً مشرک بود بعدها تکبر ذاتی خودش از یکطرف و تعلق های پرستندگانش از طرف دیگر سبب شد که موحد گردید . افکارش بسیار بدون نظام و خالی از سیاق است بسیار کمتر از آنچه بتصور آید توانا است مختصر کلام برای اینکه چیزی نماند گفته نماید باید دانست که آنچه را یهودیان و مسیحیان خدا پنداشته اند بسیار کوچکتر از آن است که خدا نامیده شود بلکه يك عقل فعال نادان و بیهوده ئی بیش نیست . اشخاصی که چون من طبیعت و فطرت او را میشناسند او را یالدا باوت مینامند .

موریس :

- چه میگوئید ؟

فرشته :

- یالدا باوت .

موریس :

- این دیگر یعنی چه یالدا باوت ؟

فرشته :

- شما گفتم این یکی از عقول عماله است که شما در عالم کوری و نادانی خود او را خدای یگانه انگاشته پرستش مینمائید .

مورس :

- شما دیوانه اید و صلاح نمیدانم که از این قبیل یاوه سرائی ها پاتویل کشیش بنمائید .

فرشته جواب داد :

- مورس عزیز من همچو انتظاری ندارم که بر اعماق طلسمات غلیظه فکر شما فائق آیم .

فقط بدانید که من بر آنم که با یالدا با اوت بچنگم و امیدم آنست که بر روی غلبه پیام .

مورس گفت :

بدانید که موفق نخواهید شد .

فرشته پاسخ داد :

- شیطان عرش او را بلرزه در آورد و چندی فتح و فیروزی مبهی هم

نصیبش گردید .

مورس :

- اسم شما چیست؟

فرشته :

- درین فرشتگان و قدسین آبدیل نامیده میشوم و درین مردم زمین آرکاد

مورس :

خوب آرکاد بینوایم از اینکه میبینم بچنین راه بدی افتاده ئی بسیار متأسفم .

اما حالا راستش را بگو نه اینست که همه ما هارادست انداخته اید زیرا اگر میگفتی

که برای خاطر زن مهر وئی آسمان را ترک گفته ئی ممکن بود قبول کنیم چرا که عشق انسانرا وادار بارتکاب بزرگترین حماقت ها میکند اما هیچوقت ممکن نیست قبول کنیم که چون توئی که مواجهه خدا را دیده ئی بعد در کتاب کهنه های باباساریت حقیقت را یافته باشی، نه این مسئله هیچوقت بر من فرو نمی رود !  
فرشته در جواب گفت :

موریس عزیزم شیطان هم با خداوند رو برو بود با اینحال از خدمت و اطاعت او سرپیچید اما راجع بنوع حقیقتی که ممکنست در کتب بدست آورد حقیقتی است که بوسیله آن گاهی میتوان فهمید که « اشیاء بچه وضع نیستند ، بدون اینکه هیچوقت بتوان « اشیاء چطور هستند » را کشف نمود ، همین حقیقت ضعیف حقیر کافی است که بر من ثابت ومدلل دارد که کسیرا که کورگورانه باو عقیده داشتم قابل اعتقاد نیست ونوع بشر و فرشتگان با کاذب یالدا با اوت فریب خورده اند .

موریس گفت :

— یالدا با اوتی در کار نیست خدا است یا الله آرکاد . حرکتی بخود بده باین دیوانگی ها پشت یا بزنی این کفریات را دور بینداز از تجسد و آدمیت بدرآ و دوباره روح خالص مجرد شو وشغل ملک موکل بودن را از سر بگیر بوظائف خود عمل نما منم بشرط آنکه دوباره دیده نشوی از تقصیر تو در میگذرم ،  
فرشته گفت :

— موریس دلم میخواهد تو را خشود سازم زیرا چون قلبم ضعیف است نسبت بتو یلقسم شفقتی در خود احساس مینمایم ولی تقدیر بر آن رفته است که از این بعد کشش قلبم بطرف موجوداتی باشد که قابل تفکر و سعی و عملند .

مادام دزوبل گفت :

— مسیو آرکاد خواهش میکنم بیرون بروید ازاینکه با این پیرهن کوتاه  
بین دومرد هستم بسیار در زحمتم زیرا تصدیق بفرمائید که معتاد باین وضع و  
حال نیستم.



## فصل یازدهم

فصلی که در آن مشاهده میشود که فرشته بعد از آنکه بوامانده های یکنفر که خود کشی کرده بود ملبس شد چگونه موربس جوانرا ترك نموده ویرا از حافظ آسمانی خود محروم داشت.

ژیلبرت خودرا درروی تخت خواب جمع نموده ولی زانوهای صاف و عاج مانندش درتاریکی از زیر پیرهن کوتاه ونازک میدرخشید بازوان را بطوری صلب وار برسینه چسبانیده که پستانهایش پوشیده شده بود وجزشانه های چاقوگرد و موهای انقیری که باشفتگی تمام درهم بود چیزی دیده نمیشد.

فرشته درجواب خانم گفت:

— خانم خاطر جمع باشید حالت حاضر شما بطوریکه اظهار میدارید صعب و مخطر نیست زیرا شما بین دو مرد نیستید بلکه درمقابل یک مرد ویک فرشته واقعبند. ژیلبرت بدقت چشم بارکاد دوخته درآن تاریکی دقیق شده بود ودرحالیکه از بعضی علائم مبهم ولی قابل توجه مضطرب بود پرسید:

— آقا آیا یقیناً شما فرشته هستید؟

فرشته ازخانم خواهش کرد که شکی درآن نداشته باشد واطلاعات دقیقی راجع باصل خود بیان نمود که مجمل آن اینست:

— طبقات ارواح آسمانی عبارت از سه سلسله اند که هر سلسله دارای نه

صفت است.

سلسله اول عبارتنداز ملائکه ساروفین [۱] کروبیان (۲) و ملائکه عرش حملات

۱ — ساروف ساروفین ساروفیم سرافیان.

۲ — کروب کروبون کروبیان.



آن بواسطه « لامارک » (۱) و « دارون » (۲) کشف شده است بالهای مرغان  
متدرجاً در چار پایان یعنی دو آب ذوات اربع قوائم بدو قائمه جلو و در بوزینه‌ها  
بدو بازو مبدل شده است و شاید بخاطر مورس مانده باشد که میس کات دایه  
انگلیزی که آتقدر خوشش میاید بدر مقعد وی بگوید بر اثر يك حالت و راتنی  
اجدادی بسیار جالب توجهی از وهائی داشت که بی نهایت شبهه بدالهای کوچک  
مرغ پرکنده شده‌ئی بود ، این است که باید گفت موجودی که در آن واحد  
هم صاحب بازو است و هم بالدار موجود عجیب الخلقه ایست و مربوط بهام غرائب  
المخلوقات است ، در بهشت کرو بیانی داریم که بشکل نره گاو ان بالدارند ولی  
این قبیل اشکال را باید از جمله اختراعات ثقیل و دل بهم زن خدائی دانست  
که از فنون مستظرفه سر رشته‌ئی ندارد ، اگر چه این راست است و باید

۱ — Lamarck : — یکی از علمای معروف طبیعات و از مفاخر علمی فرانسه که  
در ابتدای حیات در سلك نظامیان بوده بعد بواسطه حراحتی شغل نظام را ترك گفته  
تحصل علم طب پرداخته است و علاوه بر طب در سایر شعب علوم حیاتی تحقیقات بسیار  
کرده و مدتی در علوم مذکوره تدریس نموده است — لامارک یکی از مؤسسين بحث‌شده  
و ارتقاء موجودات حیه بشمار است ( ۱۷۴۴ — ۱۸۲۹ ) و طریقه او Lamarckisme  
( لامارکیزم ) نامیده میشود .

۲ — Charles Robert Darwin : — یکی از علمای نزرک علوم طبیعی و علوم  
حیاتی و یکی از نزرگترین نواع علمی قرن نوزدهم در ۱۸۰۹ در انگلستان متولد شده  
در ۱۸۸۲ وفات کرده است مصمم کتاب « اصل انواع بطریق انتخاب طبیعی » را  
سلسله کتب و رسائل دیگر که امای آن مشاهدات و تجربیات علمی بشمار است و مؤسس  
طریقه علمی است که طریقه « تغییر انواع » یا تکامل Transformisme یا داروینیزم  
( Darwinisme ) نامیده میشود .

مردیق نمود که مجسمه های فتح و ظفر معبد « آتنا (۱) » « نیکه » (۲) که  
 رقله « آکروپل (۳) » شهر آتن (۴) مصوب است با آنکه هم بازو دارند و هم  
 ل تشنگ و ظریفند بهم چنین صحیح است که مجسمه فتح « برسیا (۵) » که  
 روان باز اجنحه طولانی بر دو طرف اندام قویش قرار گرفته زیباست ولی  
 ن قبیل آثار فقط از جمله معجزات کله یونانیان است که بخلاق عجائب المخلوقات  
 من التناسب قادر بوده اند بلی یونانیان هیچ وقت بر غلط نمیدرقتند . معاصرین  
 متاخرین اند که همیشه راه خطا می پیمایند .

مادام دروایل گفت .

— بعد از اینهمه تفصیل شما بیک روح خالص شباهت ندارید .

فرشته جواب داد :

— ولی خانم با وصف این اگر فرض شود که هیچوقت روح خالصی وجود  
 داشته باشد من یکی از آن ارواح مجرده هستم سرکار خانم که تعجبید یافته اید

۱ — Athéna . — خدای یونانی حکمت و عقل و فنون و جنگ که رومی هامیزو

مینامیدند — شهر تن پیام رنه لوع است.

۲ — Nika یا Nikè : — نام یونانی خدای فتح

۳ — Acropole . — مرکب از دو کلمه یونانی Akros یعنی مرتفع و Polis یعنی شهر

اکروپولیس یعنی شهر مرتفع مقصود قسمت مرتفع شهر های یونانی است که قلاع و حصون

شهر در روی آن واقع بوده است (اکروپل شهر آتن که مشهورترین اکروپل ها است

روی صحره ای ارتفاع ۵۰ متر واقع بوده و نماید و ابیة بلند ر قلله آن بنا شده است.

۴ — Athénes . — پایتخت یونان قدیم و یونان فعلی .

۵ — Brescia : — نام یکی از بلاد ایتالیا در مقاطعة لومباردی .



حق شك و تردید ندارید چندین نفر از آباء کنیسه از قبیل « سن ژوستن (۱) » و « ترتولین (۲) » و « اوریزون » و « کلیمان (۳) اسکندریه نی » چنین گفته اند که فرشتگان روح مجرد نیستند بلکه دارای جسدی هستند که از ماده لطیفی ساخته شده است . سن اوگوستن معتقد است که ملائکه جسم نورانی دارند این عقیده مورد قبول کنیسه واقع نشده است بنا بر این من روح هستم . اما باید دانست که روح چیست و ماده کدام است ؟ سابقاً روح و ماده را مثل اینکه دو شیئی منضاد باشند متمایز از یکدیگر دانسته در مقابل یکدیگر ذکر میکردند ولی امروز علم بشری شما متمایل بر آن است که این دو را دو وجهی مختلف شیئی واحد بداند و چنان تعلیم میدهد که کل ما فی الكون یعنی همه چیز از ماده اطری ( کره ائیر ) یا هواء الاصفی خارج شده و بان بر میگردد و تنها حرکات جوهریه ذرات است که امواج آسمانی را با حجار و معادن مبدل ساخته است و اجزاء لایتجزای منتشره در این فضای لایتناهی بواسطه اختلاف سرعت مدار است که تمام موارد اجسام دنیای محسوس را تشکیل داده اند .

ولی مادام دزویل باین حرفها گوش نمیداد و فقط يك فكر بود که شش دانك حواس او را مشغول ساخته بود و عاقبة الامر برای اینکه دامن خالی شود پرسید :

۱ — Saint Justin le martyr : — فیلسوف و استدلالیه نویس مسیحی که در

حدود ۱۶۵ میلادی در روم شهید شده است .

۲ — Tertullien : — یکی از علما و مجتهدین کنیسا در قرطاجنه متولد شده

( ۲۴۰ — ۱۶۰ میلادی ) یکی از اصول نویسندگان و استدلالیه نویسان مسیحیت محسوب است .

۳ — Saint Clément d' Alexandrie : — از مجتهدین و علمای مسیحیان (در

حدود ۲۲۰ میلادی مرده ) معلم اوریزون و از استدلالیه نویسان بزرگ قرن سوم میلادی بوده است .

- از چه وقت شما اینجا هستید ؟

فرشته جواب داد :

- من با موریس وارد اینجا شده‌ام .

ژیلبرت سری تکان داد گفت :

- درست ا پس حالا خوب شد .

ولی فرشته با بشاشت وجه آسمانی در دنباله سخنان گفت

- آنچه در عالم دیده میشود عبارت از دوائر و اهلیج و خطوط هندلوی

است و همان قوانینی که مدبر اجرام سماویه است براین ذره غبار هم حاکم است

اگر حرکات اولیه یعنی حرکات غریزی ماده اولیه منظور باشد جسد من روح

است ولی بطوریکه مشاهده مینمائید این روح بواسطه تغییر وزن و نسق عناصر

مفرده خود میتواند بحالت ماده در آید .

فرشته این بگفت و در کرسی بر روی جوراب های مادام دژوبل نشست .

ساعت دیواری زنگ زد .

ژیلبرت قریب زد :

- ای وای ! ساعت هفت است ! خدایا بشوهرم چه جواب خواهم داد ؟

او خیال میکند که من حالا در چای خانه کوچه « ریولی (۱) » هستم . امشب در

منزل لاوردیس ها باید شام بخوریم . مسیو آرکاد زود بیرون بروید زیرا باید

لباس پوشم . یک دقیقه هم زیاده براین وقت ندارم .

فرشته در جواب گفت که اطاعت اوامر سرکار مادام دژوبل را از قرائض

میشمارد ولی با این وضع عربانی ممکن نیست خود را آفتابی کند یعنی تواند

بدون لباس خارج شود بعد گفت

- اگر بی لباس بکوچه بروم ملتی را به عادات پوسیده خود در صورتی که هیچوقت بنکر تحقیق اساس این عادات نیفتاده اند علاقه مند است آزردن خواهم ساخت بلی این است یاب و مایه اخلاق و عادات . سابقاً فرشتگانی که چون من عصیان میور زیدند باشکال غریبه مضحکه بمسیحیان ظاهر میشدند یعنی سیاه و شاخ دار و پشم آلود بادمی بسیار دراز و پاهائی متشعب و گاهی با صورت انسانی که در پشت آنها واقع بود جلوه گر میشدند و این سفاهت و بلاهت محض است . . . این فرشتگان باین شکل و هیئت مورد سخریه صاحبان ذوق واقع شده جز پیره زنان و اطفال خردسال کسی از آنها نمیترسید و موفق بانجام هیچ کاری نمیشدند .

مادام دزوبل انصاف داده گفت :

- صحیح است با این شکل نمیتواند بیرون برود .

موریس جامه خواب و کفش های سریائی خود را بطرف رسول آسمانی انداخت از آنجا که این جامه و کفش برای شهر لباس حساب نمیشد ژیلبرت اگیداً بموریس امر کرد که برای خرید لباس بیرون برود . موریس گفت خوب است خود آرکاد نزد دربان رفته از او لباس بطلبد اما ژیلبرت با کمال تشده ویرا از این رأی باطل منصرف نموده گفت که دربانها را در جریان چنان امری وارد نمودن نوعی از بی احتیاطی و جنون است و نهیب زده بموریس خطاب نمود:

- چطور! میخواهی که دربانها هم بدانند که . . . .

ژیلبرت با انگشت بفرشته اشاره نموده صحبت را ناتمام گذاشت .

موریس جوان در جستجوی لباس بیرون رفت .

ژیلبرت که دیگر بیش از این نمیتوانست درنگ نماید و هرگاه بیشتر در رفتن

تأخیر مینمود ممکن بود رسوائی حاصل شود چراغ را روشن نموده در مقابل فرشته شروع بلباس پوشیدن کرد و خالی از دغدغه هم لباس میپوشید زیرا زنی بود که میتوانست خود را بمقتضیات موقع و مقام آشنا سازد و البته بخوبی میفهمید که با چنین پیش آمدهای غیرمنتظری که سبب اختلاط زمین و آسمان شده و انقلاب فائق الوصفی ایجاد نموده جائز است که او هم خط نسخ بردقتر حیا و عفت بکشد از طرفی هم از عرض اندام خود خجالتی نداشت و بخوبی میدانست که قشنگ و رعنا ساخته شده و اسافل دلکش و زیبایی دارد. از آنجائیکه فرشته بواسطه متانتی که داشت از پوشیدن لباس خواب موریس امتناع ورزیده و بحال عریانی خود باقی بود ژیلبرت در روشنائی چراغها خواهی نخواهی چشمش بچیزهایی افتاد که ویرا در این عقیده « که فرشتگان من جمیع الوجوه بمردان شبیه اند » محکم ساخت و دانست که آنچه حدس زده صحیح و با اساس بوده است این بود که از فرط کنجکاوی دلش میخواست بداند که آیا آنچه را بچشم میبندد حقیقت دارد یا وهم است لذا از پسر او پرسید : نه اینست که فرشتگان هم چون بوزینگانند که برای عشق ورزی بزنان تنها نقصشان نداشتن پول است و بس

آرکاد جواب داد :

— صحیح است ژیلبرت فرشتگان میتوانند بر دختران زمینی عاشق شوند و صریح کتاب مقدس است که در فصل ششم سفر تکوین میفرماید . « و واقع شد هنگامیکه آدمیان آغاز زیاد شدن بر روی زمین نمودند و از برای ایشان دختران زائیده شدند اینکه فرزندان خدا دختران انسان را دیدند که خوش منظرند پس بجهت خویشتن از هر چه که اختیار کردند زنی گرفتند » .

ناگهان ژیلبرت شروع بنوحه سرائی نمود :

— خدایا چطور لباس را که از عقب بسته میشود دگمه کنم .

موقعیکه موریس ناطاق بر گشت فرشته را دید که بزانو در آمده بند کفش آن زن زانیه را میبندد.

ژیلبرت پوست سردستی و کیفش را از روی میز برداشته گفت :

— چیزی فراموش نکردم ؟ نه . . . شب بخیر مسیو ارکاد شب بخیر

موریس ها ! راستی این روز را در خاطر نگاه خواهم داشت.

ژیلبرت این گفت و چون خواب و خیالی از چشم پنهان شد .

موریس يك بسته لباس گنه جاو فرشته ریخته گفت :

— بگیریید .

موریس از پشت شیشه های دکان سمساری کوچه ئی در روی بساط یکمقدار

لباس کهنه جل مانندی را که با چندین سرنا و اسباب امانه مخلوط بود دید و آن

لباسهای وامانده بیچاره ئی را که بسیاه ملبس بوده و گویا از خجالت خود را کشته

است به نوزده فرانک خریده بود، فرشته با ایت وعظمت طبیعی که داشت آن

لباسها را در بر کرد و چون بر اندام او پوشیده شد گوئیا لطف فوق العاده ئی یافت.

فرشته رو بدر روان شد.

موریس باو گفت :

— باین کار از کار گذشته است بر ما ترك می کنید « از آن میترسم که

روزی بر این بی حزمی خود با کمان تأسف غصه بخورید

فرشته در جواب گفت .

— خدا حافظ موریس گذشته گذشته است و دیگر باید بعقب نگرم.

موریس با هستگی پنج لیره در دست فرشته گذاشته گفت :

خدا حافظ آرکاد

ولی همان دقیقه ئی که فرشته در کار خارج شدن از در بود و جز حرکت

باشه پایش چیزی از او در آستانه دیده نمیشد موریس او را خوانده گفت .  
 آرکاد : ..... فراموشم شد پرسم ! .... من دیگر ملك موكل و  
 حافظ ندارم !  
 فرشته گفت

— بای موریس صحیح است دیگر ملك حافظ نداری .  
 موریس گفت .

— خوب در این صورت من چه خواهم شد؟ ... انسان محتاج بملك حافظ است  
 بگو به اینم آیا مشکلات عطیمه پیش نخواهد آمد؟ کسی که فرشته پاسبان نداشته  
 باشد در مخاطره نیست ؟  
 فرشته در جواب گفت :

— موریس قبل از آنکه جوابی بگویم از شما میپرسم که دلتان میخواهد  
 بموجب عقاید شما که وقتی هم عقاید خود من بوده یعنی موافق تعالیم کیسه و  
 و مذهب کاتولیک جواب بدهم یا در حسب فلسفه طبیعی .  
 موریس گفت .

— من فلسفه طبیعی شما میخندم ، مطابق مذهبی که بان معتقد و امام و  
 دام میخواهد در آن زندگی نموده در آن هم نعیرم بمن جواب بده .  
 فرشته گفت .

— بسیار خوب موریس عزیزم ! فقدان ملك حافظ ممکن است شما را  
 از بعضی تأییدات روحانیه و الطاف آسمانی محروم بگذارد . آنچه در این موضوع  
 میگویم عقیده ثابت کیسه است البته شما بی طهیر و مدد کسار و بدون قوت قلب  
 و تأیید خواهید ماند در صورتیکه تا بحال ببرکت این چیزها بطریق رجعت راهبر و  
 مهتدی بوده اید و یقین است که در آینده کمتر در اجتناب از معاصی قادر خواهید

بود گوا اینکه تا کنون هم قدرت سیای در این موضوع دیده نشده است خلاصه القول درجیه روحانیت خالی از قوت و سرور خواهید بود ، دیگر خدا حافظ موریس چون مادم دزول را به بینید خواهش میکنیم مراهم بیادش بیاورید .

موریس گفت

- دیگر میروید ؟

فرشته جواب داد :

- خدا حافظ .

آرکاد از نظر دور شد و موریس متفکرا نه در کرسی وسیعی فرورفته مدتی سر را بین دو دست گرفته برجای ماند .



## (فصل دوازدهم)

فصلی که حاوی سرگذشت فرشته موسوم به «میرار» است و دیده میشود که این فرشته در موقعیکه حامل تأییدات و تسلیت های آسمانی برای محله «شانزلیزه» (۱) پاریس بوده پس از دیدن مغیبه ثی مسماه به «اوشوت» چگونه عاشق و دلباخته او شده است .

آرکاد پس از خروج از اطاق موریس نراه افتاده از کوچه های پرازمه زردفام که اشعه زرد و سفید در آن پیدا بود و نفسهای اسبان چون دود بنظر میرسید و چراغهای اتومبیل ها مانند برق فرار از جلو چشم میگذاشت عبور نمود و درین امواج سیاه پیاده ها که لایتنقطع در حرکت بودند مخلوط جمعیت شده از شمال بحضوب شهر رفت تا بخایان های کم جمعیت ساحل چپ رودخانه «سن» (۲) رسید در نزدیکی دیوارهای قدیمی «پور روالیال» (۳) دکان خوراک بزی کوچکی است که هرشب از بین شیشه های اندوده به بخار نور

۱ — Champs Elysées : — که اصلا از اصطلاحات اساطیری یونان و روم است و مقصود از آن حائی بوده که در آخرت برای ارواح نیکوکاران فائل بوده اند (تتینا هشت سایر ملل) اما محله خایان شانزلیزه و گردشگاه پاریس است که بین طاق نصرت «نوال» و میدان معروف به «کوکورد» است و شاید فشنگترین خیابانهای پاریس باشد.

۲ — La Seine : نام رودخانه ایست که هشتصد کیلو متر طول آن است و در طی مسیر خود از شهر پاریس گذشته بالاخره بین شجر «هاور» و «هون فلور» بندرهای مانش میریزد

۳ — Port — Royal : نام دبر زمانه ای که تا ۱۷۹۰ میلادی در پاریس دائر بوده بعد موقوف شده است بعضی از قسمت های آن مؤسسه که بانی مانده فعلا مرصحنه فابنکی است و خیابان جاو آن خیابان پورروایال نامیده میشود .



کم رنگی بکوچه میاندازد در آنجا آرکاد با سست کرده داخل تالار این مطعم شد و بوهای چرب و گرمی را که بغایت برای مبتلایان بسر ماوگرسنگی مطبوع است استشمام نمود و چون باطراف نگریست با يك نظر عده‌ئی «نیپیلیست (۱)» روس و هرج و مرج طلبان ایتالیائی و جماعتی از مهاجرین و متامرین و فتنه جویان و یاغیان ممالک مختلفه را در آنجا یافت و نیز پیر مردانی دید که سرهای زیبائی داشتند و گیسوان و ریش چون بر فشان حکم سیل و آبشاری را داشت که از صخره‌ئی منحدر باشد و جوانانی که با صلابت عزوبت و غرور جوانی نگاه‌های غم انگیز و غضبناکی داشتند و بااحذاق کم رنگ بر از حلاوت فائقی الوصفی و جنانشان از درد و رنج بسیاری حکایت میکرد .

در گوشه‌ئی دوزن روس را دید که یکی بغایت جمیله و دیگری بی نهایت قبیح المنظر بود ولی هر دو متساویاً نسبت بهیح و جمال بی اعتنا بودند . آرکاد که دنبال گم گشته‌ئی میگشت یعنی در جستجوی فرشتگان بود چون کسی از آنانرا در مطعم نیافت در سر میز مرمری که خالی مانده بود تنها نشست فرشتگان در تحت اثر گرسنگی مثل حیوانات زمینی غذا میخورند و خوراکیان واسطه‌ئی نائیر حرارت هاضمه تغییر شکل یافته جزو خمیره آسمانی آنها میشود چنانکه در تورات مذکور است که ابراهیم سه فرشته را در زیر درختان بلوط

۱ — Nihilise یعنی بیرونی هیلیسم Nihilisme — لغت بی هیلیسم مشتق از کلمه

لاتینی « Nihil » است که معنی آن هیچ و عدم است .

ایما طریقه‌ئی بی هیلیسم که ابتدا در روسیه نشو و نمایامت برانسد که تمام تشکیلات اجتماعی قطعی دنیا را اعم از دیات و سیاست و اصول اجتماعی و مدنی و اخلاق و عادات آنچه هست باید برهم زد و از ریشه بر انداخت و در مقابل طرح تارمئی هم نشان میدهد که پس از بر انداختن تشکیلات فعلیه چه تشبثات ثابته قطعی باید اتخاذ کرد .

معری (۱) مشاهده نموده فی الحال نانهای قدیمی که اندست ساره (۲) خمیر شده بود بایک گوساله تمام و مقداری گره و شیر برای آنان فرستاد و آن فرشتگان از آن تناول نمودند و نیز مذکور است که چون دو فرشته بمنزل لوط وارد شدند لوط (۳) مقداری نان قطیر پخت که آندو ملک خوردند ارکاد از پیش خدمت چرکینی یک قطعه گوشت خشن که حکم چرم را داشت خریده خورد و در بین بیاد ایام خوش بیکاری و استراحت و مطالعات پر که حالا بان پشت پازده است افتاد و متذکر شد که عهده دار چه امر سنگین طاقت رسانی شده چه آتخاب و زحماتی را متحمل گردیده چه مخاطراتی برای خود تهیه دیده است این بود که روحاً افسرده شده قلبش مکرر گشت .

تازه غذای مختصر خود را تمام کرده بود که دبد جوان ظاهراً فقیری که بالسه نازکی ملبس بود وارد تالار شده نگاهی بهمه میزها انداخته رو باو آمده نام آندیل او را خوانده و سلام داد این جوان خودش هم فرشته و از ارواح آسمانی بود آرکاد برادر آسمانی خود را همان نامی که سابقاً در آسمان بان نامیده میشد یعنی باسم میرار خوانده جواب گفت

— من بخوبی میدانستم که تو بسراع من خواهی آمد .

ولی میرار که یکی از ملائکه مقربین بود پس از آنکه ترک خدمت حقیتمالی گفته بود دیگر یادش در آسمان از ادهان فراموش شده بود و در زمین خود را شوقیل نله مینامید و برای امرار معاش روزها باطفال خردسال درس

۱ — باب هیجدهم سفر تکوین ۲ — Sarah یا Sara : زن حضرت ابراهیم و مادر اسحق — شرحی که در تورات مذکور است ساره سالماً عقیم بود و کنیز مصری خود هاجر را شوهر داد و از وی اسمعیل بوجود آمد بعدها در ببری آستن شده اسحق را آورد و بر هاجر و فرزندش اسمعیل حسد پیورید و الاخره ابراهیم را مجبور کرد که هاجر و اسمعیل را طرد نماید . ۳ — باب نوزدهم سفر تکوین .

موسیقی میداد و شبها در میخانه های اطراف شهر و یولون میزد .  
توفیل گفت .

- آبدیل عزیزم این توفی عجبا بالاخره بار دیگر در این دنیای پرغم و  
اندوه باهم مجتمع شدیم . . . واقعاً خوشوقتیم که تورا می پیام ولی دل پردردی  
دارم زیرا معاشمان در این دنیا بسیار سخت است .  
ارکاد گفت :

- رفیق سرگونی پایان خواهد رسید من نقشه های بزرگی اندیشیده ام  
میخواهم تورا هم مسوق ساخته شریک مساعی خود کنم .  
آنگاه آرکاد فرشته نگهبان موریس جوان دو قهوه سفارش داده شروع  
بکشف اسرار و اظهار نقشه های خود کرد و بتفصیل بیان نمود که بواسطه بودن  
در زمین بچه نحو مشغول تحقیقات علمیه می که نادراً ارواح آسمانی پیرامون  
آن هستند شده و در علوم لاهوت و مباحث تکوین مخاوقات نغمق و تدبر نموده  
منظومات فلکی و فرضیات علمی راجع بماده و عقاید جدیده راجع به تغییر و  
گم شدن قوه را تحصیل کرده است . پس از این تفصیل گفت بعد از تحصیل  
طبیعت دیدم که تعالیم سید مخدوممان خداوند کاملاً و دائماً متضاد و مخالف با  
حقیقت واقع است .

این رب حریص بر تمجید و تسبیح که مدتها معبود من بوده حالا در نظم  
حکم یکفر مستبد غبی خرف بی رحمی را دارد . این است که ویرا انکار و سب نموده  
در آن آرزو میسوزم که بمخاصمه باو قیام نمایم نقشه می که طرح نموده ام این است  
که عصیان فرشتگان را تجدید کنم خلاصه کلام میام جک و رزوم فتح است .  
پس از آن در تعقیب این سخنان گفت .

چیزی که داستان آن مهم است این است که مقدار قوای خود و قوای دشمن

را بدانیم .

و بطریق استعمال پرسید که آیا دشمنان یالدا باوت در زمین بسیار و صاحب قوت اند توفیل نگاه متعجبانه‌ئی به برادر خود انداخت و مثل اینکه حرفهائی که باو گفته شده است نفهمیده باشد در جواب گفت :

هموطن عزیز من دعوت ترا بعنوان اینکه دعوت دوست قدیمی است اجابت کردم ولی نمیدانم چه انتظاری از من داری میترسم کمک تو بکلی از عهده من خارج باشد من سیاست سرم نمیشود و داعیه مصالح بودن ندارم مجعلا من مانند تو روح عاصی حرالفکر انقلاب طلبی نیستم بلکه در اعماق قلب نسبت بخالق خود وفا دارم من هنوز خداوند را اگر چه دیگر خدمتش نمی نمایم ولی پرسشش میکنم و هر وقت بیاد روزی بمانی که خود را با باله‌ایم پوشیده و با یکدسته از اطفال نور یعنی فرشتگان دیگر چرخنی از نور در حول کرسی مهیمن خداوند تشکیل میدادیم می‌آهیم گریه‌ام می‌گیرد عشق و نها همین عشق بگین است که مرا از خدا جدا ساخته و برآم داشت که آسمان را رای خاطر دختری از دختران مردم بدرود بگویم ، بلی چکیم این دختر که در قهوه خانه ها در زمره نوازندگان آواز می‌خواند صاحب جمال و دارا بود . بعد از این صحت ها هر دو پا خاسته بیرون رفتند آرداد بهمراهی توفیل ه در انتهای دیگر شهر در گوشه خیابان « روزه سوار [۱] » و کوچه « ستین کرک (۲) » نزل داشت روان شد درین آنکه از کوچه های خلوت میگذشتند میرا ر آن اشق دلباخته مغنیه سوز و گداز عشق و درد بیدرمان خود را برای آرداد حکایت کرد .

دو سال از سقوط میرا میگذشت و این قصیه بطور ناگهانی واقع شده بود

۱ - Rochechouart . نام خیابانی از خیابانهای پاریس .

۲ - Rue de Steinkerque . نام یکی از کوچه های پاریس .

میرار یکی از فرشتگان طبقه هشتم سلسله سوم بود و شغلش انزال رحمت بر مؤمنینی بود که هنوز در مملکت قرانسه و مخصوصاً در بین صاحب منصبان عالی قنون برو بحر زیادند .

میرار خود این عبارت نقل میکرد .

- شبی در فصل تابستان برای تقسیم تسلیت و تأیید و افاضه نعمت استقامت در دین و اعطای مرگ مقرون بحسن عاقبت در بین نفوس مختلفه از مؤمنین محله « اتوال [۱] » از آسمان فرود میامدم چشمانم با آنکه بانوار ازلیه معتاد است از دیدن گلهای آتشینی که در شامزلیزه کاشته شده خیره شد چهارچرخ های نزرک که در زیر اشجار در مدخل قهوه خانه ها و مطاعم نصب شده بود نزرک درختان سبز را چنان روشن و درخشان ساخته بود که چون یکبارچه زمرد نظر میاید اکایل طولانی که چراغهای کوچکی در آن روشن بود و حکم رشته های نورانی مروارید را داشت طارمی دوائری را که در هوای آزاد تریب شده بود احاطه نموده بود و جمعیت زیادی از مردم وزن در حول و بساط موسیقی طرب انگیزی که نغمات آن در هم و برهم بگوش من میرسید جمع شده بودند شب گرمی بود ، الهای من هم در کار خسته شدن بودند لذا در یکی از طرب گاهها فرود آمدم و بطور غیر مرئی در بین مستمعین نشستم لحظهائی پیش نگذشت که زنی روی صحنه ظاهر شد این زن ، لباس کوتاه زر دوزی شدهئی ملبس بود انعکاس انوار چراغهاییکه در جلو صحنه تئاتر بقطار بود و رنگی که صورتش را پوشانیده بود مانع از آن بود که جز رنگاه و تبسمی چیز دیگر از صورتش دیده شود بدن و حرکاتش نرم و شهوت انگیز بود باری شروع بخوانند

۱ - Le quartier de l'Etoile نام یکی از محله های معروف و تئاتر پارس

که خیابان شانزله یکی از خیابانهای آن و چندین خیابان معروف دیگر در آن محله واقعند

ورقصیدن نمود اما چه خواندن و چه رقصیدنی . . . . بلی من همیشه دوستدار موسیقی و رقص بوده ام ولی آهنگ جانسوز و حرکات پریدنیج و خم این لعبت طناز مرا بعالم انقلاب زاضطراب غیر معلومی انداخت چندانکه رنگ از رویم پرید خجل شدم مثل این بود که، پرده‌ای جلو چشمم کشیده شده باشد زبان در کام خشک شد و دیگر قادر بر حرکت نبودم.

آنگاه تئوفیل ناگه و آه شرح داد که چگونه گرفتار و دلباخته این زن شده بخاطر او دیگر باسماں عروج نمود و بشکل مردی درآمد به حیات زمینی مأنوس شد زیرا در کتاب است « آنگاه فرزندان خدا دیدند که دختران مردمان خوش منظرند (۱) » .

تئوفیل با آنکه فرشته ساقط شده‌ئی بود و عصمت ذاتی و بصیرت الهی خود را از کف داده بود ولی هنوز هم صفای روحش بحال خود باقی بود القصد پس از تجسد بالبباس کهنه هائی که از ساط کهنه فروش یهودی دزدید خود را ملبس نموده سراغ معشوقه‌ئی که نامش بوشوت بود و در محله « من مارتر [۲] » مدخل محقری داشت رفته خود را پاهای وی انداخته زبان بر از و نیاز گشود و با عجز و لانه چنین اظهار داشت که او قابل پرستش است لحنش دلرباست و او می‌چون آما عاشق و گرفتار وی است چندانکه برای خاطر او پشت با بیخانواده و وطن خود زده است و نیز به بوشوت گفت که او خود نیز موسیقی دان است و ای مسکین و محتاج دان شب‌است. بوشوت مرحوبی و ساده لوحی و بینوائی و عشق او دلش سوخته تاوان داد لباس داد و سونه خود ویرا دوست داشت.

بعد از دوندگیهای طولانی و پر زحمت بالاخره موفق شد که در چند جا

۱ - ناک ششم سفر تکوین .

۲ - Montmartre ، - نام محله‌ای در پاریس .

دروس آواز خواندن بدهد و مختصر پولی جمع کند و بدون اینکه دیناری برای خود نگاهدارد پولی را که جمع مینمورد بالتمام بمعتوقه اش میداد از اینوقت دیگر بوشوت مهر و محبت خود را قطع نمود و از اینکه عایدی و در آمد توفیل کم بود وی را تحقیر مینمود و هر دم بی اعتدائی و خستگی و تفر خود را باو آشکار میساخت هزاران سر زش میکرد مسخره ها میسود اسزها میگفت ولی با همه اینها نگاهدارش هم میکرد زیرا با سایرین بدتر از اینها زندگی نموده از طرفی هم بچنگهای خانگی معتاد شده بود بعلاوه زندگی بیرونش از آنجا که زندگی زن و حیات آوازه خوان بود بسیار پر زحمت و خسته کننده و سخت بود اما توفیل در سهم خود مثل شب اول او را دوست میداشت و رنج میکشید .

پس از این صحبتها توفیل برادر آسمانی خود گفت :

- بوشوت زیاد دارم یکد اینستکه باین اندازه تک حوصله شده است ولی یقین دارم که باطناً مرا دوست میدارد امیدوارم در آئینه بنوانم بیشتر و بهتر وسائل راحتی او را تهیه نمایم بعد شرح مبسوطی نقل کرد که مشغول ترتیب اوپرتی است که آنرا در یکی از تئاترهای پاریس نمایش دهد و کتابچه آن اوپرت را شاعر جوانی باوداده است و موضوع آن تاریخ « آلین ملکه گولاکوند [۱] » است که از یکی از قصص قرن هیجدهم اقتباس شده است .  
آنگاه توفیل گفت :

- تغنیات بسیاری در آن میگجانم من با قلب خود انعام موسیقی میسازم زیرا قلبم سرچشمه حشک نشدنی نغمات دلکش است . بدبختانه امروز فقط

---

۱ — Aline Reine de Golconde — افسانه‌ای که در ۱۷۶۱ بقلم مارکی دوولفر فرانسوی نوشته شده و این افسانه موضوع چندین اوپرا شده است از جمله نوالدر ۱۸۰۴ [اوپرایی در آن خصوص نوشته است] .

اسالیب عالمانه و اوزان مشکله را دوست دارند ملامتی که بمن میکنند اینست که  
 موسیقی بسیار روانست زیاد روشن است آب و تاب لازم بسبب خود نداده‌ام و  
 از راه توافق اصوات اترقوی وزیر و ام های واضح به تعنیات خود نمیدهم هی  
 میگویند: توافق اصوات ... توافق اصوات ... شکی نیست که اوزان و توافق  
 اصوات بجای خود شبان تصنیف است ولی درد دلی علاج نمیکند فقط نغمه است که  
 ما را بعالم دیگری میبرد و حالی بجای میکند و چنان میخواند و میسازد که در لبمان  
 تبسم پیدا میشود و از چشممان اشک فوران مینماید.  
 چون سخن شوقیل نایب جارسید هم خود بخود خندید و هم گریست و دوباره  
 بادلسوختگی بسیار گفت.

- من ینبوع نعماتم ولی اشکال در ترتیب و تنظیم انغام موسیقی است !  
 آرکاد تو میدانی که مادر پشت جز چنک و سنطور و ارغنون چیز دیگری از آلات

موسیقی نمیشناسیم  
 آرکاد اگر چه گوشش سخن او بود ولی حواسش جای دیگر سیر میکرد  
 بلی فکرش منوجه نقشه‌هایی بود که سر پای و خودش را مشغول داشته و قلبش  
 را مشتعل ساخته بود و از رفیق خود برسید.

- آیا فرشتگان عاصی را میشناسی؟ من شخصاً یک نفر بیشتر نمیشناسم و آن  
 برنس ایستار است که چند مکتوب نا هم رد و بدل کرده‌ایم و بمن قول داده که  
 مرا هم منزل خود سازد تا آنکه محلی در این شهر برای خود تهیه نماید و گمان  
 میکنم که کرایه منزل در پاریس بسیار گران است.

توفیل چندان معرفتی بحال فرشتگان عاصی نداشت و اگر وقتی یکی  
 از ارواح ساقطه که قبلاً با او آشنائی داشته‌است بر میخورد از نظر اینکه در دوستی  
 با وفا بود فقط دست محبتی با او میفشرد گاهی برنس ایستار را میدید ولی اصولاً



از همه این فرشتگان بد پرهیز میکرد زیرا از خشونت و تندى عقائد و افکار آنها خوشش نیامد و از مجاورت آنها ملول و افسرده دل میگشت.

آرکاد ناسماجتی که داشت پرسید:

— بنابراین نوع عملیات مرا تصویب نمیکنی.

توفیل گفت.

— رفیق من نه تصدیقت میکنم و نه ملامت من از این افکاری که محرک

تو است هیچ نمیفهمم و گمان اینست که شایسته هم نباشد که یک نفر موسیقی دان داخل

سیاست شود همان گرفتاری هنر خودش گنایت میکند.

توفیل فن خود را دوست مبداشت و چنان آرزو میداد که روزی موفق

شود ولى از سلیقه تئاتری مردم متنفر بود مثلا میدید که برای بازی کردن

اوپرت خود مجبور است يك يادویاسه نفر همکار بگیرد و آنها بدون اینکه هیچوجه

دستی در ترتیب اوپرت و موسیقی داشته باشند اوپرت را امضاء نموده در قوائد

آن شریک شوند طولی نخواهد کشید که نوشوت دیگر بجائی دعوت نخواهد شد

و بیکار خواهد ماند زیرا بعضی اینکه وارد طریقه‌هاى میشود مدیر محل ابتدا

از او می‌رسد که چند سهم او را شریک خواهد نمود بعقیده توفیل اینها از جمله

عادات زشت و قبیح است.



## فصل سیزدهم

فصلی که در آن سخنان یکی از فرشتگان مقرب یعنی زیبای جمیده که نقشه های عالی خود را ابراز میدارد شنیده میشود و نیز در این فصل دیده خواهد شد که چگونه در جوف دولاچهئی بالهای میرار را گرم زده است.

دو فرشته صحبت کنان بخبابان روزه شوار رسیدند توفیل چون چشمش بدکان آنجو فروشی افتاد که چراغ طلائی رنگش در آن فضای مه آگین کوچه را روشن نموده بود تا گهان ملك مقرب ایتوریل را بخاطر آورد ایتوریل که شکل زن زیبا و فیهری درآمده اطاقی ناانائیه محترمی در محله « بوت [۱] » انتخاب کرده بود هر شب برای قرائت حرائد بایندگان میآمد اغلب اوقات توفیل ویرا در این محل ملاقات میکرد. ایتوریل خود را «زیتا» میامید توفیل هیچوقت کنجکاوئی نکرده بود که عقاید این فرشته مقرب را بفهمد ولی «تا بر آنچه معروف بود «زیتا» را «نیپیلیست» روسی میبایست شمرد عنیده خود توفیل آن بود که زیتاهم چون آرکاد بیدین و انقلابی است.

از حمله چیزهاییکه درباره زیتا شنیده بود این بود که میگفتند دارای دو سل است و دو اصل عامل و معمولی یعنی جبهه انوئیت و رجولیت هر دو نایک تعادل دائمی در وی مجتمع است و بنا بر این زیتا بخودی خود موجود جامع و تمامی بود که لذت کامل و دائمی در خود احساس میکرد ولی در عین این خوشبختی موجود ندرستی بود زیرا از میل و طرب خبری نداشت .  
توفیل گفت .

۱ - La Butte - لنته یعنی تپه کوچک مقصود تپه مون مارتر است ( یکی از محله های پاریس ) .

ز نولی من در این موضوع شك بسیاری دارم و عقیده ام این است که  
زیتا زن است و مانند هر جنبنده دنیائی اسر و پابند عشق و محبت است بعلاوه  
دووی در حالیکه علائم دلباختگی نسبت بدهقان تنومندی از او دیده میشده است  
ویرا بغفلت گرفته اند.

تئوفیل رفیق خود پیشنهاد کرد که اگر مایل است او را بزیتا معرفی نماید  
دوملك زیتا را در آندکان تنهامشغول روزنامه خواندن یافتند. و چون نزدیک شدند زیتا  
چشممان درشت خود را که مثل آن بود که از طلای مذاب برق جستن کند بطرف آنها  
بلند کرد و ابرویش مانند دو قوس محکمی بود که در پیشانی « آپولون پیتین (۱) »  
دیده میشود بینی قشنگش مستقیم پائین میامد لبانش بهم فشرده شده بتمام صورتش  
هیئت عبوس و با ابتهی میداد گیسوان اشقرش با درخشش های تند در زیر کلاه  
سیاهی که بدون مواظبت زیاد پرو بال مرغ نوزك شکاری بر آن دوخته شد،  
بود بهم پیچیده شده بود لباسهای تاریکی بدون آنکه توجه بسیاری صرف  
قواره و شکل آن شده باشد در بر داشت باری این بود هیئت زیتا که در حالیکه  
چانه اش را در کف دست کوچک و طرفی گذاشته در کنار میزی نشسته بود.  
آرکاد که قبلا از این رئیس الملائکه توانا اسرار چیزها شنیده بود فوق العاده  
بوی احترام کرد و نهایت درجه اطمینان را ابراز داشته بدون معطلی ترقیات  
دماغی که در طریق معرفت و حریت فکر برایش حاصل شده شب زنده داری

۱ — Apollon Pythien — — مقصود مجسمه نئی که آپولون را در حالیکه کشته  
ازدهائی « Python » است نشان میدهد. اما آپولون خدای غیب گوئی و طب  
و شعر و فنون جمیله و گله ها و بر خدای روز و آفتاب است آپولون پسر زویتر رب  
الارباب حجاران بزرگ یونان از قبیل فیدیاس سکوپاس ویرا کریتل و عبره هر يك  
پشکلی مجسمه ها از آپولون شاهکار های بزرگ باقی گذاشته اند.

هائی که در کتابخانه داسپارویو داشته مطالعات فلسفی که نموده تحصیلاتی که از طبیعت کرده زحماتی را که در راه اطلاع بر متون کتب تفاسیر کشیده و اینک که با کاذب یهوه بر خورده مقدار خشم و تنفریکه برایش پیدا شده اختیار جلای وطنی که بطیب خاطر نموده سکونتگی که در بین مردمان گزیده طرحی که برای ایجاد غصیان در آسمان ریخته همه را منصلاً بیان کرده و گفت برای مخالفت تا این مولای ظالم که با کینه و غضب اطفاء ناپذیری مورد خصومت من است حاضریم به هر امری قیام نمایم و فوق العاده خوشوقتم که بشرف ملاقات مثل شما وجودی مقتدر شدم که قابلیت ارشاد و مساعدت مرا در این اقدام بزرگ دارید.

زبتا تبسمی نموده گفت :

- شما هنوز در انقلاب و تحریک دردت کار آرموده و مجرب نیستید ، با وصف این زبتا در صداقت و قوت تصمیمی که آرکاد ابراز میداشت شکی نداشت و از جرأت ادبی و جسارت فکر وی تمجید نموده گفت .

- چیزی که نقص بزرگ ملت ما شمرده میشود این است که فکر نیکند ، فوراً این نکته را بصحت خود افزود :

- ولی حق هم دارند چطور ممکن است در مملکتی که اقلیمش ملایم و زندگی آسان است عقول و افهام ترقی کند و جلالتی بیابد ؟ در صورتیکه در این مملکت فرانسه که احتیاج مستلزم اشخاص هوشمند و فکور است هیچ چیز نادرتر از آدم با فکر نیست .

آرکاد ملك حافظ موريس جواب داد

- با همه اینها مردم علمرا بوجود آورده اند حالاهمه صحبت سراینده که چه تدبیری ناید کرد که اینعام در آسمان نافذ شود سلامت که چوین فرشتگان بمواضع حکمت طبیعی و شیمی و عام نجوم و وظائف الاعضاء آشنا شوند و چون

بحث و غور در ماده دنیاها را در دل يك جزء لايتجزی مضمحل نشان دهد و ذره  
 ناچیزی را در بین هزاران آفتاب معین و مشخص نماید و برای العین ببینند که خود  
 بین این دو لایتهای گم اند و چون بوزن کردن و مقیاس گرفتن اجرام فلکیه و  
 تجزیه مواد و حساب مدار آنها قادر شوند یا معتقد خواهند شد که این اجرام عظیمه  
 مسخر قوائی هستند که هیچ عقلی قادر بتعریف و تحدید آنها نیست یا خواهند  
 گفت که هر یکی از این اجرام واجد قوه و روحی است که خدای محلی و مخصوص  
 آن جرم محسوبست و در خواهد یافت که خدایان «الدوران» یا «ید الجوزاء»  
 منظومه جبار یا ستاره «الانرق» شعری البعانیه بسیار بزرگتر از بالداباوت هستند  
 بعد چون در ایندنیای صغیری که با کمال دایستگی در آن سائند امان نظر نمایند  
 و قشر زمین را حاضر کنند مشاهده خواهند نمود که نباتات و حیوانات و سایر اصلیه  
 اشتقاق اسان مطیع چه کیفیت نشوء و ارتقاء طئی بوده و خواهند دید که اسان  
 در پناه گاههای زیر صخور و در امکنه سواحل بحیرات جز خود خدای دیگری  
 نداشته است و قتیکه فرشتگان بنهمنند که بحکم قرأت کلی و عمومی بین نباتات و  
 حیوانات و انسانها متوالاً باشکال مختلفه حیات آبی متشکل شده اند و از ساده ترین  
 و خشن ترین اشکال شروع نموده بالاخره قشنگترین اطفال آفتاب گردیده اند  
 انوقت اذعان خواهید نمود که بالدا باوت حرفه فعاله بکدنای حقیر و صغیری  
 که در فضای لایتهای گم است بیش بوده و چون ادعا میکند که سمخ دم خود  
 آنها را از عدم بوجود آورده است سخن بر گراوه ما گوید و سریش آنها میخورد  
 كذلك چون خود را صفات لایتهای راندی قادر علی الاطلاق وصف میکند  
 دروغ میگوید و علاوه بر اینکه دنیاها را خالق نکرده است به عدد دنیاها را میداند  
 و نه بقوانین آنها آشناست باری چون فرشتگان همه این رموز و افعال شوند خواهند  
 دانست که بالدا باوت هم چون یکی از احاد آنهاست و مسلمست حقیرش شمرده

یوغ استبداد و جباری او را دور خواهند انداخت و در همان دار البواری که  
اواز خود پتران را دران انداخته است سرنگونش خواهند ساخت.

زینا در حالیکه دود سیکارش را هوا میداد گفت:

— کاش چنان باشد که تو میکوئی ... ولی باید دانست معارفی را که تو

برای آزاد ساختن آسمانها کافی بشماری هنوز در روی زمین موفق بانهدام  
احساسات دینه نشده است در همان ممالکی که این حکمت طبیعی و این شیعی  
و این علم قلك و این علم معرفة الارض مدون شده و تعلیم میشود برخلاف عقیده  
شما که پنداشته اید این علوم دنیا را نجات خواهد داد هنوز در همان ممالک  
دیانت مسیحیه تقریباً تمام سلطه و فرمانمائی خود را دارا است در صورتیکه نفوذ  
علوم و معارف مثبتة (۱) بر معتقدات مذهبی مردم تا اینجند ضعیف و محدود است

۱ — *Connaissances Positives* یا *Sciences Positives* : یعنی علمی که  
تکیه گهشان تجربه و اختصار و حس است و منظورشان جهة مادی اشیاء و حقیقت و واقعیت  
آنهاست نه حکم و تعلیل تجربه و حس بلکه معرفت و منبع و حید حقیقت است آنچه بحس  
و اختصار تحقق یبیرد علم مثبت محسوب نیست و نباید مورد قبول واقع شود

این نظریه که با اصطلاح علمی *Positivisme* نامیده میشود از مهم ترین مذاهب فلسفی  
قرن نوزدهم میلادی شمار است اعراب مصر *Positivisme* را « المذهب الوصعی »  
ترجمه نموده اند . بعضی از فلاسفه از قبیل کانت و مون تسکیو و کوبورسه و خصوصاً سن  
سیون کم با پیش مستقیم یا غیر مستقیم این نظریه را داشته اند ولی کسیکه مؤسس این  
مذهب شمرده شده است اوگوست کونت *Auguste Comte* ، یاصی دان و فیلسوف فرانسوی  
( ۱۷۹۸ — ۱۸۵۷ ) است . بعقیده کونت فلسفه باید مثبت شود یعنی عوض آنکه وقت خود را  
در تخیلات و نظریات بیهوده راجع بطبیعت و ماده و علت اولی و علل فاعله و عالیه و امثالها  
بگذرانند باید منحصراً هم خود را صرف بحث عالم و حدود کماهو بنماید و دنیا را با اصول و  
ترتیبی منظم و مثبت تحصیل نماید .

بطور اختصار تبدی مهمه این فلسفه ( مذهب وضعی ) منحصر سه مسئله است

۱ — قانون تطور و تکامل فکری در طرف سه دوره مختلف .

چگونه میتوان احتمال داد که تفوذه بر معتقدات فرشتگان بیشتر و قوی تر باشد  
زیرا هیچ چیز ارتقوذ و تأثیر تبلیغ علمی مشکوک تر نیست.

۲- ماهیت معرفت

۳- ترتیب و طبقه بندی علوم مختلفه

۱- قانون تطور فکری در طرف سه دوره مختلف که قانون از منة نلانه نامیده میشود  
مهمترین مسائل سه گانه است و محلاً تقریر آن قانون بدین نحو است: که علوم مختلفه بشریه  
متدرجاً از سه حالت مختلف گذشته اند به باره آخری علوم بشریه سه عصر مختلف داشته اند:  
اول- عصر لاهوتی یا اساطیری و افسانه‌ای: در اعصار قدیمه آنچه را که انسان مشاهده می  
نموده منسوب و معلول بقوای غیر سرگئی پنداشته آن قوی را آلهه میخواندند اعم از آنکه معتقد  
بتوحید یا تعداد آلهه باشد (بعضی از ملل در قرن حاضر هم علومشان در همین درجه متوقف است)  
دوم- عصر نظری با عصر تجلیات: پس از آنکه انسان دید که آنای هست که فییر بدیر نیست  
و همیشه بیک و تیره حادث میشود و این مناهی با اراده متعیر است معتقد بوجود صفات خفیه  
و خواص مخصوصه و قوانین نظری شد.

سوم- عصر علم و صمی یعنی عصر معارف منته که عصر حاضر است با این معنی که انسان پس از  
مشاهده اینده قوانین نظری مرتکز بر اساس مثبتینی است احساس و مدار را تجزیه و حس قرار داد.  
۲- مسئله ماهیت معرفت: عقیده آگوست کونت مباحث بدو قسمت مقسم اند

چیزهایی که شناختن آن ممکن و چیرهایی که شناختن آن غیر ممکن است:  
چیزهایی که شناختن آن ممکن است حوادث ظاهره است و چیزهایی که شناختن آن غیر  
ممکن است حوادث باطنیه است موضوع علم باید شینی واقعی باشد که تحقیق آن بتجره  
و حس ممکن شود اما بحث در علل فاعله و غایه و حکم و امالها غیر ممکن و منافی علم  
است تمام معارف بشریه معارف بسی است و شینی مععلق وجود ندارد از آنچه گذشته  
باید چنان استنتاج نمود که علم منجر سادیت و کمروالجاد میشود زیرا علم روح یا خدا  
را انکار نمیکند فقط جاهل بان است و از فهم روح و خدا اظهار عجز مینماید -

۳- مسئله ترتیب و طبقه بندی علوم است آگوست کونت علوم مختلفه را بطریقی

طبقه بندی مینماید بعلاوه هر طبقه از طبقه قبل تعمیم و کلیت فوایدش کمتر و مهمی و پیچیدگی  
بیشتر است بعلاوه هر طبقه با قبل مربوط و قوام آن بسته بان است.





و محکوم می‌شمارد و البته حق هم دارد زیرا در ایام قدیم کایسیا ترکیبی بود مشتمل بر آنچه که فکر بشر عظیم می‌شمرد بنابر این هم بر ابدان حکومت و فرمانفرمائی داشت و هم بر ارواح و به نیروی شمشیر و آتش وحدت مذهب و اطاعت بمردم تحمیل مینمود امروز از قدرت کایسیا شعبی بیش باقی نمانده و نخبه مردم از وی دوری جسته گردن از اطاعت پدید آورده اند، بلی این است حالت کنونی که علم برای کایسیا ایجاب نموده است.

زینا آن ملک مقرب خوش سیما در جواب گفت :

ممکن است و شاید آنچه گفتی صحیح هم باشد ولی بچه آهستگی با چه بیج و خم ها و ناچه تبدلات گوناگون و درازای چه مرارت ها و چه خون جگر خوردن ها .

زینا تبلیغات علمیه را بکلی بی اثر نمیدانست ولی منتظر آثار فوری و یقینی هم از آن نبود عقیده او اساس مطلب تنویر افکار فرشتگان نبود بلکه مقصود اصلی تحریر و نجات آنها بود و بس و چنان مینداشت که نفوذ پیدا کردن در فرشتگان هر که و هر چه باشند ممکن نیست مگر آنکه عواطف و اهواء آنها تهییج شود و منافع آنها سخن گفته شود و میگفت :

در تحت نظر تفتیش محکمه انگلیسیون بوده است و در او آخر عمر کور و نابینا شده است. معروفست که چون در محکمه با او گفتند که یا باید منکر این عقیده شود ( که زمین بدور خود می‌چرخد ) یا او را در آتش خواهد سوخت گالیله علنا عقیده خود را انکار کرد ولی آهسته آهسته این عارت ابطالبائی را بر زبان راند *Eppur si muove* که معنی آن اینست « ولی معدنک می‌چرخد »

۲ — Alphonse Aulard — یکی از اساتید و مورخین فرانسوی که کتبی در تاریخ انقلاب فرانسه نوشته است ( ۱۸۴۹ — ۱۹۰۶ م ) .

۱ — Sentoues — بر حسب افسانه های اساطیر یونان نوعی از عولان که نیمه ادبی سار و نیمه اسب بوده اند .

چیزی که کمال تاثیر را خواهد داشت و باید از آن راه وارد قضیه شد اینست که فرشتگان گفته شود که چون جبار مستبد را واژگون سازند غرق درمفاخر خواهند شد و بعد از آنکه از قید برهند سعادت‌مند و خوشبخت خواهند گردید از این راه ممکنست نتیجه‌ئی بدست آورد من در سهم خود با کمال قوی در آن میکوشم. مسلمست این اقدام امر سهل و آسانی نیست زیرا ملکوت آسمان بکنوع حکومت مطلقه مستبده عسکری است و چیزی که در آن یافت نمیشود احساسات عامه و عقیده عمومی است باوصف همه اینها از نشر و پیشرفت افکاری در آسمان مأیوس نیستم بدون آنکه بخوام خود ستانی نموده باشم میگویم که احدی بهتر از من طبقات مختلفه جامعه فرشتگان آگاه نیست

آنگاه زینا سبگارا بر زمین انداخته لمحہ ئی بشکر فرورفت و درین آنگاه بانگ کرات عاج از روی میزهای بیلبارد بگوش میرسید ورثه فنجانها و گفتگوی آهسته بازی کنندگان که هر يك دفعات برد خود را اعلان میکرد شنیده میشد و از هر طرف جواب يك اهنگ پیشخدمت ها سفارشهای مشاریان مسموع می گشت زینا شروع باحصائیه ارواح آسمانی نموده گشت .

بملائکه انوار قاهره و فضائل و مظاهر قدرت که طبقه اعیان کوچک آسمان را تشکیل میدهند نباید چندان اعتماد کرد زیرا محتاج تآمن نیست خود شما بخوبی میدانید که این طبقات متوسط تاچه پایه خود پسند و دلی وی غیرت و فرومایه اند اما طبقات اشراف و وزراء و سرتیب ها یعنی حمله عرش و کرونیان و ملائکه ساروفین آنها را خوب میشناسید که مانع پیشرفت هیچ امری نیستند و سد هیچ جریان حساب نمیشوند بلکه هر طرف باد باشد چهار شاخ میزند چون ماقوت بگیریم آنها هم همراه خود خواهیم داشت زیرا طبقه فعال مایشاء و مستبد اگر چه باسانی بسقوط و سرنگون شدن تن در نمیدهند ولی بمحض اینکه

از کار یافتند تمام قوای آنها بر علیه خودشان اعمال میشود. البته یکی از اقدامات مستحسنه بکار انداختن عساکر است قشون هر قدر وفادار باشد با يك تبليغ انقلابی ماهرانه قطعاً تغییر خواهد نمود وای ای آرکاد بدان که بزرگترین وقوی ترین کوشش ما باید متوجه فرشتگان طراز تو باشد یعنی ملائکه موکلین که برای حفظ مردم با این کثرت در زمین ساکن اند این طبقه فرشتگان در آخرین درجات صوف ملائکه واقعند واکثری از آنها از سر نوشت خود ناراضی و کم یابیش بافکار این قرن سرشارند.

از بقیه صحبت زینا چنان استنباط میشود که تا کنون با فرشتگان موکل محله مون مارتر و کلیساکور (۱) و فی دو کالور (۲) توافق نظری پیدا نموده و در آرزوی تسخیر آسمان طرح يك جمعیه توریگی که مرکب از فرشتگان زمین باشد ریخته است

و نیز زینا گفت .

برای احصای این مقصود فرانسه را محل سکای خود اختیار کرده ام نه از این جهت که آنقدر ابله باشم که خیال کنم در مملکت جمهوری آزاد تر خواهم بود نادریک مملکت سلطنتی برعکس در دنیا مملکتی نیست که حریت فردی کمتر از فرانسه در آن محترم شمرده شود وای ملت فرانسه در موضوع دین لائالی است و بدینجهت در هیچ جا این اندازه راحت نخواهم بود

زینا از آرکاد طلبید که مساعی خود را شریک مساعی او نماید در واقعاً در دم در دکان صفحه آهن باغریوی دکار فریود آمدن و بستن در دکان بود و میخواستند از یکدیگر جدا شوند زینا بارکاد گفت

۱ - Clignancourt - -- یکی از محلات پاریس ( ناحیه هجدهم شهر )

۲ - Filles du Calvaire : - نام یکی از محلات پاریس .

— قبل از هر کاری لازمست که شما با « لکتر » باغبان آشنا شوید من روزی شمارا بخانه دهاتی او خواهم برد.

توفیل که در تمام طول این محاورات خوابیده بود از آرکاد خوااهش کرد که بمنزل او رفته سیکاری بکشد. منزل توفیل در همان نزدیکی در زاویه کوچه ستین کرک که رو بخایبان جلو آمده بود واقع بود و چنان فکر میکرد که چون ریفش ارکاد بوشوت را بید از او خوشش خواهد آمد.

پس طبقه بالا رفتند بوشوت هنوز بمنزل برگشته بود يك قوطی ماهی ساردین روی پیانو باز بود و جورابهای سرخی از کرسیها آویخته بود توفیل رفیق خود گفت .

— منزل محقری است اما قشک و راحت است

و چون از پنجره تیکه در آن شب زرد قام پر از روشنائی باز بود نگاه کرد گفت .

از اینجا کلیسای « ساگره کور (۱) » دیده میشود.

توفیل در حالیکه دستش روی شانه آرکاد بود چندین بار تکرار کرد

— بسیار خوشوقتم که ترامی بیم

بعد رفیق قدیمی مفاخر خود را روندهلیز مطبخ کشاید شمعدان را گوشه‌ئی گذاشته کلیدی از حیب بیرون آورده دو لایحه‌ئی را باز کرد و پرده‌ئی را بلند نموده دو مال سفید بزرگ بوی نشان داده گفت .

— می بینی اینهارا نگاه داشته ام گاه گاه هنگامیکه تنها باشم میام اینهارا تماشا کنم از تماشای اینها خوشم میاید

بعد چشمان خود را که سرخ شده بود مالیده خشك كرد.  
 پس از چند لحظه سكوت حزن آوری شمعدان را نزدیک آن قوادم بلند  
 برده دید که بالا در بعضی نقاط پوسیده شده كرك آن ریخته است.  
 این بود که بطور زمزمه گفت:

— این بالا در کار پوسیده شدن است،

آرکاد گفت .

— باید روی آنها قدری قلفل پاشید.

تئو ویل آهی کشیده گفت :

— پاشیده ام قلفل کافور چندین رقم نمك همه چیز پاشیده ام ولی هیچ

چیز اثر نمیکند .



## (فصل چهاردهم)

فصلی که نشان میدهد چگونه یکی از کرو بیان برای سعادت عالم انسانیت میکوشد این فصل بوضعی که از قوه بیان خارج است و تا کنون شنیده نشده است شرح کرامت نبی لیکلی خاتمه می یابد .

آرکاد اولین تجسد و آدم شدنشرا در منزل فرشته نبی موسوم به ایستار که احکم کوخ محقری را داشت و در کوچه تنک و تاریک و مازارین (۱) در حواری دارالعلوم کپه فرانسه واقع بود بروز آورد ، ایستار که انتظار او را میبرد قرعهای شکسته و دیگهای ترکیده و خرده ریزه های چند شبیه و نقابهای چند کوزه را که عبارت از تمام اثاث الیت او بود بکنار دیوار ریخته بستر کهنه نبی روی کف اطاق گسترانیده نحت خواب سفری با فراش کاهیرا برای مهمان خود نگاهداشت . ارواح آسمانی از نقطه نظر سلسله و طبقه نبی که بان متعلقند و هم برحسب طبیعت مخصوصی که هر یک دارند و حیات و هیئتشان با یکدیگر مختلف است راست است که همه آنها قشک و زیبایند ولی این قشکی باقسام و انواع مختلفه است تمام فرشتگان گردیهای ملایم و لطیف و گودالهای خندان و قشک بدن اطفال را ندارند که مثل صدف متلائلا باشند و بسا درخشش های گلگون بدرخشند همه آنها جوانی ابدی و لطف و زیبائی مبهم و اسرار آمیزی که صفت یونانی در اوان دوره انحطاط فنون جمیله در بهترین مرمرها نمایش داده و چندین بار نمایش مسیحی آنها را نمونه و سر مشق قرار داده صور غم انگیز و پوشیده شده نقاب کشیده اند افاضه شده است اجتماعی از فرشتگان هستند که موی انبوهی در چانه دارند و اعضایشان دارای عضلات

عدی قوی است که تصور میشود یکدسته مارزیر پوستشان بهم پیچیده شده اند  
 بعضی عدیم الاجنحه اند بعضی دو یا چهار یا شش بال دارند و نیز فرشتگانی  
 ستند که فقط عبارت از یک سلسله بالندوبس . چندین فرشته که دو عظمت  
 قام شهرت و کمتر از سایرین هم نیستند مثل «ساتور (۱)» های افسانه غولان عظیم  
 شمرده میشوند حتی بعضی در حکم عرابه های جاندار و یا چرخهای آتشین هستند،  
 ایستار متعلق به عالی ترین سلسله فرشتگان و جزو صنف کرویدان بود بایمغنی  
 که تنها صنفی که بالاتر از هم فطاران کروی او شمرده میشود صنف ساروقین بودند  
 ایستار مثل سایر فرشتگان این صنف قبلا در آسمان بشکل نره گاو بالدار  
 بوده که سرشیه ناسان ریش دار و شاخ داری داشته و در کمرش دلائم و  
 و امارات کثرت نسل دیده میشده است در عظمت جنبه و زیادی قوت سر هر  
 حیوان زمینی سبقت داشته و چون بر پا میخاسته و عقاب آسانال میگسترانیده است  
 شصت ملاحظه که مقرب را در زیر سایه خود مستنقل میداشته است بلی و صم و  
 حالت ایستار در وطن آسمانی خود بدین منوال بوده که از فرط قدرت و بسیاری  
 ملاحظت میدرخشیده است دیگر آنکه ایستار قلبا شجاع و روحا خیرخواه بوده است  
 در سوابق ایام از آنجا که مولای آسمانی را خوب و قابل ستایش میشمرده و  
 رادوست میداشته و با کمال وفا خدمتگذاری میکرد است ولی در عین حال که  
 حاجب آستائه خداوند بوده دائما در تضرع تنبیه و مجازات فرشتگان عاصی  
 و ملعون ساختن «حوا (۲)» تفکر مینموده است فکر ایستار آهسته و عیبی

۱ — Centaures در حسانافسه های اساطیر یونان نوعی از غولان که نیمه آدمی سارونگ

است بوده اند .

۲ — چنانکه در آیه ۱۶ باسبیم سفر تکوین مذکور است حوا با عوای ماراز شجره

منهیه خورد و خوراید خداوند پوئی نه بین نموده گشت آله حمل ترا بسیار اقرون گردانم بال

بود بالأخره پس از مرور قرون طولانی چون یقین حاصل کرد که بالذات بااوت در ضمن آفرینش دنیا درد و مرگ بوجود آورده است دیگر دست از پرستش او برداشت و از خدمتش پسا واپس کشید و عشقی که داشت مبدل بکینه شد تجلیش بشکل تحقیر در آمده مشافهه اشمنزاز خاطر خود را بوی اظهار داشته بزمین فرار کرد .

در زمین اگر چه بشکل بشر در آمده و بهیچک فرزندان آدم جلوه گر شده بود ولی هنوز نشانه هائی از طبیعت و فطرت اولیه اش در وی مشاهده میشد چشمانش درشت و در بالای پیشانی تقریبا در رستنگاه موی سر واقع شده بود بینی اش منحنی لبانش ضخیم و محاط بریش سیاهی که بشکل حلقات روی سینه اش فرود میامد همه این نشانه ها شکل کروی بیان قبة العهد « یهوه (۱) » را که گاوهای « نینوا (۲) » نهایت شباهت را بان دارند بخاطر میاورد در زمین هم بهمان اسم آسمانی خود یعنی ایستار نامیده میشد و اگر چه از بلهوسی منزّه بود و از قبول خرافات اجتماعی رسته بود ولی بحکم صداقت و صحنی که در تمام اعمال داشت هنوز هم آثار ایت مقامی که بحکم ولادت در سلسله ارواح آسمانی داشت از او ناز بود و در ممالکت فرانسه لقب کروی بی خود را بعنوان معادلی مبدل ساخته خود را شاهزاده ایستار میامید ، از آنجا که هجرت گزیده و بین مردم مسکن اختیار نموده بود شفقت و دلسوزی بسیاری نسبت بانها در خود

۱ - قبة العهد یا قبة الشهادة اشاره باب ۲۵ سفر خروج که بموجب آن خداوند موسی خطاب نموده دستور داد که تاوت عهدی برص و طول و شکل معین بسازد و تحت رحمتی بسازد و کروی بیایی ارجلا درست کند و آنها را در آن تحت نصب کند الح .

۲ - Ninive : اشاره بحصه گاوانی که اخیرا در خرابیهای شهر بنوا ( پایتخت آسور ) در نهر سارگون و غیره کشف شده است .



احساس میکرد و در عین حالیکه انتظار آزاد ساختن آسمانها را میرد فکر سعادت و نجات جهان تازه انسانیت را هم در کلهٔ خود می‌پرورانید و بی‌صبرانه انتظار میرد که هر چه زودتر ممکن شود دنبای پوسیدهٔ قدیمی از میان برود و روی بقایا و خاکسترهای آن با نواهای دلکش عود و چنگ عالم پر نور شادمانی و عشق بذا شود. ایستار عالم شیمی دان بود و نزد تاجر کوتاه بار فروشی اخیر شده بود بسیار بقناعت زندگی میکرد و باجرائد آزادی خواهان افراطی همدستی مینمود در مجامع عمومی نطق میکرد و بجرم ضدیت با چنگ و تشکیلات عسکری محکوم بچندین ماه حبس شده بود

باری ایستار با کمال صمیمیت برادر خود آرکاد را پذیرفت و از اینکه با حزب جنایت قطع روابط نموده تمجیدش کرد و باو خرد داد که قریب پنجاه نفر از ابناء ملکوت یعنی نرشتگان اخیراً از آسمان ساقط شده فعلاً در نزدیکی محلهٔ « وال دگراس (۱) » مستعمره‌ئی تشکیل داده اند که دارای بهترین روح و مرام است

بعد خندیده گفت .

— فرشته روی پاریس می‌بارد روزی نیست که یکی از اعظم صاحب مقام قصر مقدس ملکوت بر زمین نیفتد طولی نخواهد کشید که برای سلطان سماوات غیر از کون برهنه‌های بی سرو پای حظائر مرغانش کسی باقی نخواهد ماند که وزیر و مستحفظ نماید

این اخبار مسرة برای آرکاد حکم لالای خوبی را داشت این بود که با یکدنیا شادمانی و امیدواری خوابید

۱ — Val de — Crace — نام محله‌ئی در پاریس از محلات ناحیه پنجم که در بعضی جاها معروف

نغزای در آن محله واقعات .

هنگام سحر که از خواب برخاست پرنس ایستار را دید که روی گوردها و قرع و البیقها و کرات پر از هوا سر فرود آورده مشغول کار کردن است بلی پرنس ایستار در راه سعادت عالم بشریت کوشش میکند .

هر روز صبح که آرکاد از خواب بیدار میشود پرنس ایستار را با انجام وظیفه شفقت و عشق خود مشغول می‌یافت یا میدید که چمپاتمه زده سر را بین دودست گرفته به آهستگی بعضی قضایای شدمیائی را ناخود زمرمه میکند گاهی ایستار چون ستون تاریک ابری راست ایستاده سر و نازوان و تمام نصف تنه را از پجیره نزدیک سقف بیرون می‌آورد که دیک چدی را در پشت نام نگذارد زیرا می‌ترسید که منزلش تفتیش شود این مسئله تفتیش دائماً او را مضطرب الحال داشت و بیوسته خود را در محال مخاطره میدید ایستار از مشاهده مصائب و انداختن های این دنیا که تبعید گاهش شمرده میشد رحم و شفقتی بیکران حاصل نموده بود شهرت و وجاهتی هم که پیدا کرده بود مزید برعات شده تحریکش مینمود از طرفیهم از قضائیل ذاتی که داشت سرمست شده بود محملاً همه این عوامل سبب شده بود که از آنچه موضوع اصلی سقوط او ترمین بوده یعنی آزادی فرشتگان صرف نظر کند و خود را رسول ناجی عالم بشریت اشمارد آرکاد برخلاف او تنها فکرش این بود که بلکه باواند فاتحانه باسماان تسخیر شده برگردد و از آنکه پرنس ایستار وطن خود را فراموش کرده بسیار ملامتش میکرد . پرنس ایستار ناخنده خشم و ساده‌ئی اقرار میکرد که فرشتگان را نوع شر ترحیح نمیدهد .

و در جواب اعتراض برادر خود آرکاد میگفت :

- اگر من حد و جهد میکنم که فرانسه و اروپا را بحرکت و جنبش بیاورم ایاجهت است که می‌بسیم روز فتح و فیروزی انقلاب اجتماعی نزدیک شده است

معلوم است که انسان دلس میخواهد در این زمین مستعد و شختم زده شده نشه  
 یثشانده ملت فزانسه که دورۀ ملوک الطوائفی را سیر نموده بسلاطنت مطلقه رسید  
 و بعد سلاطنت مطلقه را از میان برده بفرمانفرمائی يك عده سرمایه دارتن در داده اما  
 حالا باسانی میتواند از زیر بار فرمانفرمائی مالی و سرمايه هم شاهه خالی نموده به  
 حکومتی یعنی بحکومت انقلاب برسد .  
 آرهاد میگفت :

اعتقاد باینکه بغته تغییرات بزرگ در نظام اجتماعی اروپا پیدا شود بکلی  
 اشتباه است این جامعه کهن سال هنوز از حیث قوت و توانائی جوان است  
 وسائل دفاعیه جمعیه وحشت انگیز است . برعکس کارگران و طبقات رنجبر دیری  
 نیست که با هزاران زحمت و خون حگر شروع تشکیل جمعیهائی برای مدافعه  
 از حقوق خود نموده اند و در میدان تنازع جز ضعف و سرگردانی سودی نبرده اند  
 اما در وطن آسمانی ما اوضاع و احوال نکلی شکل دیگری است و آن این است  
 که ظاهراً و صورۀ اوضاع و کیفیات آن ممتنع است ولن یتبدل بنظر میاید در  
 صورتیکه در معنی و نفس الامر همه چیز آن بحدی مندرس و پوسیده است که  
 با جزئی تکانی میتوان این ناراکه هزاران قرن دستی ترکیب آن زده نشده  
 است سرنگون و واژگون ساخت زیرا وضع اداره آسمان کهنه تشکیلات عسکریش  
 قدیمی دوائر مالیه اش مندرس و عتیق مجملا همه اداراتش پوسیده تر و کرم  
 خورده تر از دوائر حکومت مستبده روسیه و امثال آن است .

مختصر کلام آرکاد نازنین با کمال اصرار از ایستار خواهش میکرد که ابتدا بکمک برادران  
 آسمانی خودشان یعنی فرشتگان که در ماورای ابرهای لطیف با آنها بوالهوائی  
 و باب و جامهای شراب خوش گوار بهشتی از مردم رنج دیده این زمین حریف  
 بدبخت تر اند بشتابد زیرا لااقل مردم زمین میفهمند عدالت چه چیز است

تصور آن را میکنند در صورتیکه فرشتگان در بحبوحه جور و ظلم راضی و شادمانند. در پایان کلام پرنس ایستار را ارشاد و تحریص میکند که بر تحریر پادشاه نور یعنی شیطان و رتقای او که بصاعقه سوخته شده بودند قیام نماید و آنها را بعبود و مفاخر اولیه شان برگرداند.

ایستار اندک اندک سخنان آرکاد را قبول نموده وعده میداد که خلوت و فریبندگی کلام خود و اسرار و رموز عالیه مواد محرقه و قابل اشجار علم شیعی را بر خدمت انقلاب آسمان وقف نماید، همیشه وعده میداد:

— فردا.

و چون فردا میشد همان تبلیغات ضد جنک را که بان معتاد شده بود در « ایسی لمولیسو (۱) » تعقیب میکرد ولی چه میتوان کرد ایسیار مانند « تیتان پرومته [۲] » انباء بشر را دوست میداشت.

اما آرکاد که یاندر جمیع حوائجی بود که بنی آدم گرفتار است چون وسایل کافیه برای ارضای خواهشهای نفسانی خود نداشت لذا ایستار او را بمطبعه ئی که در کوچه « وژیزار [۳] » واقع بود و با نایب رئیس آن محل آشنائی داشت داخل نموده طولی نکشید که آرکاد در بر تو هوش آسمانی بحروف طبع آشنا شده در مدت قابلینی حروفچین بسیار قابلی شد.

تمام روز در آن کارخانه پرهیاهو سرپا ایستاده مصفح حروف چینی را

۱ — Issy — Les — Moulineaux — ام مجلی است در ایالت سن در نزدیکهای شهر پاریس.

۲ — Titan Prométhée — پرومته در اوستای یونانی یعنی پیش بین، یکی از خدایان است — پرومته چون دید که در همه مخلوقات زمین هیچیک قوه فهم و درک و استفاده از قوای طبیعت را ندارند انسان را از لای زمین ساخت و برای اینکه مصنوع خود را دوست میداشت و میخواست تسخیلی در کارهایش فراهم نماید آتش را از آسمان در دیده بوی بخشید (اساطیر یونان).

۳ — Rue de Vaugirard — نام کوچه ایست در پاریس که شاید طولانی ترین کوچه باشد.

بدست چپ گرفته بانهایت سرعت علائم کوچک سری مطابق نسخه‌ئی که بگیره  
موصول بود از صندوق حروف بیرون می‌آورد در آخر روز دستهای خود را شسته  
در دکان شراب فروشی شام می‌خورد و در ضمن صرف طعام روی سنک مرمر می‌زان  
مطعم روزنامه را باز نموده می‌خواند .

از آنجائیکه آرکاد از موجودات قابل رؤیت شده بود دیگر نمیتوانست بکتابخانه  
داسپاریو داخل شود و عطش فوق العاده‌ئی را که نعلم داشت در آن سرچشمه  
تمام شدنی فرونشاند لذا برای مطالعه شبها بکتابخانه سنت ژنویو (۱) که  
در روی کوه معروف معارف واقع بود میرفت ولی کنیی که در آنجا میدید چندان  
نادرنی بود و اکثر مجلدات آن کتابخانه چرکین و پرازدخواستی مضحکه و بسیاری از  
صفحات آنها کیده شده بود

آرکاد چون زبان را میدید منقلب میشد و باادام دژول می‌افتاد مخصوصاً  
چگونگی درخشش زبان صاف و پرا سجویکه در روی اسنر زولیده دیده بود  
بخاطر می‌آورد . اگرچه آرداد خوش سیما و زیبا بود ولی چون فقیر بود و  
لباس کار در داشت کسی دوستش نمیداشت و خاطر خواهش نمیشد اغلب نزد  
زیتا میرفت و باین خوشدل بود که روزهای یکشنبه باهاتق او در کوچه های  
خاک الودی که در طول خندقهای علفزار قلاام اطراف شهر واقع شده گردشی  
سعاید و در ضمن آنکه در حول و حوش میخانه های خارج شهر و باعهای سنی  
کاری والاچیق ها راه میرفتند نقشه های سهار بزرگی که تا آنوقت مطلقاً در  
روی زمین مورد بحث نبوده مطرح نموده در آن مقاوضه میکرد و دوگامی واقع

۱ - Sainte Gèneviève - کتابخانه نیکه در قریه سعید سنت ژنویو و مدرسه سوربون و کواز دو فرانس  
و پانتئون و مدرسه حقوق پاریس واقع است - باهاتی مذکور بر روی تله واقع است کدر  
قدیم کوه سنت ژنویو نامیده میشده است .

نبوده مطرح نموده در آن مفاوضه میکردند و گاهی هم واقع میشد که در آن  
گردشهای اطراف شهر دستجات شهر فرنگ نمایش ده بر میخوردند و صدای  
سختان آنها که سموات را تهدید و تخویف مینمودند با موسیقی آن دستجات که اسبان  
چولی میرقصانیدند هم آواز میشد.  
غالب اوقات زیبا میگفت:

— ایستار صادق القول و شرافتمند است ولی شخص معصوم ساده  
لوحی است .

با حسن ظنی که دارد مردم و اشیاء را نیک بشمارد میخواند دیای کهنه را خراب  
کند باین اطمینان که هرح و مرج ناشی از آن خرابی خود بخود ایجاد نظام  
و حسن تربیت خواهد کرد. اما تو ارکاد تو در حسن عقیده و اعتماد بعلوم مبالغه  
مینمائی و چنان مینداری که مردم و فرشتگان قوه ادراک دارند و میتوانند چیز  
نفهمد در صورتیکه آدمیان و فرشتگان برای احساس خلق شده اند و پس بدانکه  
هرگاه عقل آنها اعتماد شود هیچ نتیجهئی حاصل نخواهد شد گوش عقل مردمان و  
فرشتگان کراست فقط بمناقم وهوی وهوس آنها باید حرف زده شود.

گاهی ارکاد و ایستار و زیبا و سه با چهار نفر دیگر از فرشتگان هم عهد و هم  
قسم در منزل محقر توفیل ده مجتمع میشدند و نوشوت برای آنهاچای درست  
میکرد نوشوت بدون اینکه بداند آنها از جمله فرشتگان عاصی هستند بحکم یکسوع  
نعمتی از آنها متفر بود و در نتیجه تربیت مسیحی که اگر چه چندان کامل هم نبوده  
ز آنها میترسید فقط از برنس ایستار خوشش میامد و او را فطره نیک نفس و دارای  
نزایای طبعی، میشمرد براس ایستار هم بطوری خود را خودمانی میدانست که  
بمکت راسوراخ میکرد گرسی هارا می شکست و برای نوشتن بعضی یادداشتها

از گوشه‌های اوراق موسیقی توفیل قطعاتی میکند و آنها را در جیب‌های خود که همیشه بمقداری کتابچه و شیشه انباشته بود می‌گذاشت. توفیل از اینکه نسخه ابرن «آلین ماکه گول کوند» خود را پاره شده میدید غصه می‌خورد. دیگر از عادات پرنس ایستار این بود که همیشه انواع و اقسام آلات و ادوات مکانیکی و مواد شیمیایی و خرده ریزهای آهن یا قطعات فلزات مختلفه و چندین قسم گرد و مایع بدبویه توفیل می‌سپرد توفیل بلبه با احتیاط لازم آنها را در دو لایچه‌ئی که بالهایش را در آن گذاشته بود می‌گذاشت و این می‌خزن دائماً سبب وحشت و اضطراب خاطر او بود.

فرشتگان نابین در عهد چون در موقع رسالت‌های مقدسه خود عموماً ترفیق قدیمی

شان آرکاد بر می‌خورند غضب و بیرحمی مخصوصی بوی ابراز میداشند و با شکلی اظهار غم‌خوری و دلسوزی میکردند که بمراتب از آن غضب ظالمانه تر بود و آرکاد همه این تحقیرها را با کمال دل آزرده‌گی تحمل مینمود.

گاهی از فرشتگان عاصی که پرنس ایستار او نشانی داده بود دیدن میکرد و آن

جماعت عادة با کمال گشاده رویی از وی پذیرائی میکردند ولی بمحض اینکه از قایح و نسخیر آسمان سخنی بزبان می‌آورد آثار حیرت و کراهت در روحیات آنها ظاهر میشد آرکاد می‌فهمید که مایل هستند بکار و سرگرمی و عاداتشان لطمه‌ئی وارد شود خطای نظر و تنگی فکر آنها سبب تعجب او می‌گشت از طرف دیگر حسد و رقابتی که بعضی نسبت ببعضی دیگر ابراز میداشند کاملاً وی را مأیوس می‌ساخت و از اینکه بتواند آنها را بایکدیگر متفق نموده توحید مساعی ایجاد کند نومید میشد.

مخصوصاً از اینکه ببیند مهاجرت و سرگونی از وطن تا چه اندازه سبب افسردگی خاطر

و فساد و مشاعر است بکلی محزون و معموم شده حرأت و جسارتش کم میشد.

شبی بمحاصبت آنکه نزد زیتا اظهار خستگی و افسرده دلی نمود آن فرشت

نیک صورت باو گفت :

یا الله برویم دیدن بکتر زیرا بکتر برای برطرف کردن حزن و خستگی اسرار مخصوصی دارد .

زینا آرکاد را با خود بجزنگلهای « مون موراسی (۱) » برد و در آنجا در آستانه خانه محقر سفیدی که در جوار بستایی واقع بود ایستاد . فصل زمستان باغ را ویران ساخته و تنها چیزی که از دور در اعماق تاریکی میدرخشید شیشه های گلخانه ها و سرپوشهای بلورین ترکیده ئی بود که بر روی خربوزه ها گذاشته بودند .

بکتر در مرروی زائرین گشوده بعد از ساکت کردن عو و سگ نزرگی که پاسبایی استان باو محول بود آنها را با طاق زیر زمینی که با آب آهک سفید شده و توسطه بخاری چینی گرم میشد راهنمایی کرد . مهداری بیاز و حیوانات در کف طاقچه ئی ریخته شده در روی آنها بی لکی که گویا مپپای نوسیدن لبان نوازنده بود ندیوار تکیه داشت . در روی میز گردی که از چوب گردو ساخته شده بود طرف سگی برای توبون و ایک چپق نایک شیشه شراب و چند فیجان دیده میشد باغبان هر یکی از مهمانان خود را بر کرسی حصیری نشاندند خود بیاز نزدیک آن میز بر سه پایه ئی نشست

دکتر پیر مردی بود قوی هیکل با موئی سفید و اندوه که راست روی سرش ایستاده بود پیمتایی داشت دارای بست و بلندی ها ده باشی اطمس صورتی سرخ و ریشی دوشاخه سگ زرك پاسبان باغ هم در پای او افتاده یوزة سیاه و کوتاهش را روی دو پنجه گذاشته چشمهاری است باغبان حمام شرابی مهمانان داد و پس از آنکه همه نوشیدند و صحت هائی کردند زینا رو به بکتر



نموده گفت :

« خواهش میکنم قدری برای ما نی بنوازید زیرا رفیقی را که همراه آورده‌ام مسرور و شادمان خواهید ساخت .

پیر مرد فی الحال این خواهش را اجابت نموده اولاً شین را که از قرط خشوات تصور میشد خود باغبان آنرا ساخته است بلبان خود نزدیک نموده شروع بنواختن نغمات لطیفه ئی کرد ، شروع پیش درآمد آواز عبارت از جمل عجیب و غریبی بود ، نواختن نغمات لطیفه ئی برداخت که بازگشت و تکریر آن مثل الماس و مرواریدی که روی مخمل بدرخشد جلوه میکرد چون انگشتان ماهری در کار بود و دم جان بخشی در آن نی روستائی میدمید صدای آن حکم صدای نی لبك نقره ئی را داشت اصوات بسیار بلند و حادی از آن بگوش نمیرسید بلکه اهنگ آن دائماً مساوی و صاف بود شنونده گمان میکرد که در آن واحد نوای هزار دسان و تغنیات الهات شوقی ( موزها ۱ ) بالله تمام طبیعت و زاری جمیع نوع بشر بگوشش میرسد نائی پیر مرد مانند آن بود که در طی نغمات دلکش پراز لطف و شجاعت در کار افشای منویات خود باشد و افکار و نوایای خود را مثل خطیب فصیحی مرتب نموده پروراند بلی اهنگ نوازنده از عشق خوف و مجادلات بهوده خنده فاحشه روشنی آرام و ملایم عقل خندک فکر که بنوک زرین خود غولان کینه و جهل و خرافات را هدف قرار دهد

---

۱ - Muses . — دختران ژوپتر در الاریاب . مورها . خواهر قشنگ و زیبایه ولی هر یک دارای نوعی از صباحت و جهانند و هر یک را نوع یکی از هنر مستطرهاست و آن که بن عبارتند از : تاریخ ، موسیقی ، کمدی ، تراژدی ، رقص ، مریه و شکوی ، عزل سرائی ، ستاره شناسی ، فصاحت و حماسه موزها اراعاون و اصهار آبولون خدای هنر مستطرهاست و مفرشان کوه پارناس است و اینکه به موز خواهر یکدیگرند اشاره لطمعی است قرآنی که شعب مختلفه هنر مستطرها با یکدیگر دارند ( اساطیر یونان ) .

حکایت میکرد و نیز شادمانی و درد را بیان مینمود شادمانی و در دیکه تواماً  
بر زمین مستولیند و هم از میل و طلب که خالق و پدیدارنده دنیاها است  
حکایت مینمود .

تمام انشب اهنك دنواز نی لبك نكتر شوندهگان را از پرده هستی بدر  
داشت ستاره صبح تازه در افق رنگ پریده در کار جلوه و ظهور بود زینا برای  
در نفل گرفتن زانوان دودست خود را بهم متصل نموده بود ارکاد پیشانی  
را در دست گرفته بادهای نیم ناز بر جای خود قرار داشت و هر دو بدون  
حرکت چون دو جسم بی جان سراپا گوش بودند قبره‌ئی که در صحرای شن زار  
آن حول و حوش پیدار شده بود چنان مجذوب این اهنك دلکش شد که  
بسرعت پورا پریده پس از آنکه چند لحظه در آسمان مکث نمود ناگهان خود  
را به بستان نوازنده انداخت کجشک‌های مجاور احواف کهنه دیوارها را  
ترك نموده دسته دسته در کنار بجره‌ئی که اصوات بدیعه از آن فوران داشت  
نشسته و مینمودند که طلب و رغبتشان به آوازنی بیشتر است تا به جو وسایر  
دانه‌ها . غرابی که گویا اولین ناری بود که از جلال خارج شده بود بالهای  
لاجوردی خود را بر درخت آبنالوی بی ناری گسترانید ، موش سیاه بزرگی  
که از آب چرب مجاری منجلاب‌ها نکای خیسیده شده بود در نزدیکی منفذ  
سر کعب نشسته علامت تعجب و انده‌اش با زوان کوتاه و انگشتان نازک خود  
را بلند میکرد در حالیکه موش بیانی که از ساکنین آن بستان محسوب میشد  
نزدیک او بود . گره نر اهلی که از اجداد وحشی خود پوستی خاکستری رنگ  
و دمی حلقه مانند و پرو بالی قوی نصیرات داشت و از جرأت و تکبر بر خود میساید  
از ناولان یائین آمده در نیم باز را با پوره ناز نموده با آهستگی بسیار به سانی  
نزدیک شده با کمال وقار نشسته دو گوش خود را که در جنگهای شبانه باره باره

شده بود تیزنموده گریه ماده سفید رنگ بقال هم بدنبال اوآمده آن فضای مرتعش  
آغشته باصوات را بوئید وبعد پشت خودرا مقوس نموده دو چشم آبی رنگ را  
برهم گذاشته مثل اینکه مجنوب وازخود رفته باشد گوش فراداد.

موشان خاکگی از زیر تخته کف اطاق بیرون بسته بدون آنکه خونی  
ازدندان وچنگال گریبان داشته باشد بهیئت اجتماع اطراف آنها را گرفته بی  
حرکت ایستادند ودمتان گلگون خودرا بنحو پرلذتی برسینه گذاشتند.

عنکبوت هائی که از دامهای خود دور بودند با پنجه های لرزان افواج  
مسحور خود را در سقف جمع نمودند. سوسمار خاکستری رنگ کوچکی تا  
نزدیک آستانه خزیده مثل آنکه مفتون شده باشد نقش زمین شد شب پره اطاق  
هم بیک ناخن خودرا آویخته ودرحالیکه ازخواب شتوی خود نیم بیدار شده بود به  
آهنگ آن نی لبك بدیع میرقصید.



## فصل پانزدهم

فصلی که در آن میبینیم که موریس جوان حتی در اغوش محبوبه هم بر فقدان ملک یاسبان خود تأسف میخورد و نیز در اینفصل دیده میشود که چگونه پاتویل کشیش تصور عصیان دوباره فرشتگان را گزافه و کلام فارغ بشمارد.

پانزده روز از ظهور فرشته در اطاق کوچک میگذرد و این اولین مرتبه است که ژیلبرت زودتر از موریس حاضر شده و بروی سبقت جسته است اما موریس مکدر و محزون است ژیلبرت هم غمگین و اندوهناک بنظر میرسد طبیعت آغاز یک اهنگی و یک نواختی غم اوری نموده نگاههایی که با ملایمت معاوضه مینمایند لایتنقطع بزاونه یس دولاچه اینه دار و بنجره یعنی همان نقطه ئی که شکل رنگ پریده ارکاد ظاهر شده بود و حالاً جز کتان ای رنگ و کاغذهای دیوارچیزی دیده نمیشد لر میگذشت.

مادام دزویل بدون اینکه اسم فرشته را بزبان آورد (احتیاج بذکر نام نبود) از موریس پرسید:

— دیگر او را ندیده ئی؟

موریس اهسته و آرام و با کمال حزن و اندوه سر را از راست بچپ و از چپ راست چرخانید.

مادام دزویل دوباره گفت:

— معلوم میشود سیار افسوس او را میخوری ولی راستی که بسیار ترا نرسانید وی ادیش قوی العاده تکات داد.

موریس بدون اینکه آثار کینه ورنجشی از وجانش ظاهر باشد گفت:

— راست است که بی ادب بود.

ژیلبرت درحالیکه نیمه عریان در وسط بستر نشسته چانه را روی زانو گذاشته و دستان را روی ساقها هم متصل کرده بود با یکدیگر گنجکاو نگاه می‌بخاطر خواه خود نموده گفت .

... موریس دیگر از آنها بودن با من هیچ تغییر حالی برایت پیدا نمیشود؟  
... فرشته‌ئی باید داشته باشی که الهامت کند ، وای بحالت در این سن که تو داری ! ...

موریس مثل اینکه چیزی نشنیده باشد بامتانت پرسید:

- ژیلبرت ایا تو حضور ملك موكل خودت را احساس میکنی؟

ژیلبرت خواب داد :

- من ؟ ابتدا ، من هیچوقت فکر ... خودم را کرده ام و معدلك من

دین دارم و چندین دلیل دیندار هستم اولاً آنهائیکه دین ندارند مانند حیواناتند دیگر آنکه بدون دین ممکن نیست انسان شرافتمند باشد این غیر ممکن است

موریس درحالیکه چشم بخطوط بنفش لباس خواب بی‌گل خود انداخته بود گفت

- بلی صحیح است تا انسان فرشته حافظ خود را دارد فکرش را نمیکند همینکه

او را گم میکند احساس تنهایی و بیکی مینماید.

ژیلبرت گفت

- بنابراین بر فقدان این تأسف میخوری ...

موریس :

- باین معنی که ...

ژیلبرت :

- بلی ! بلی ! تأسف میخوری ... اما عزیزم فقدان ملك حافظی چون

اینکه تو داشتی چندان اهمیتی ندارد. اوه! خیر ارکاد تو اقدر ترفی نبود  
 امروز معهود موقعیکه توجستجوی لباس کهنه ئی برای اورفته بودی مدتی دکمه  
 کردن لباس مرا طول داد و هیچ دلش نمیخواست تمام کند و بخوبی احساس  
 کردم که دستش مرا .... باری اعتماد زیادی باو نداشته باش.

موریس سبککاری آتش زده فکر میکرد قدری از مسابقه شش روزه دو  
 چرخه سواران که در میدان دوچرخه سواری زمستانی واقع شده و از حوزه  
 هوایمائی جمعیه انومبلی بروکسل (۱) گفتگو کردار ولی این صحبت ها  
 چنگی بدل نمیزد و مایه تفریح خاطر نبود این بود که بکار معاشقه پرداختند  
 زیرا سرگرمی آسانی بود و موفق هم شدند که باندازه کفایت سرگرم آن شوند  
 ولی در همان موقعیکه ژیلبرت میبایستی بیشتر هیئت همکاری و احساسات بین انسانی  
 نشان بدهد بایک رجفه شیرمنظری فریاد زد:

- ای خدا! موریس این چه بی شعوری بود که بمن گفتی ملك یاسیان  
 من مرا می بیند بتصور درنمیاید که این فکر تاچه اندازه اسباب رحمت من است.  
 موریس باوضع مشوشی و بالجن خشنی معشوقه اش امر نمود که بهتر  
 حواس خود را جمع داشته باشد بعد ژیلبرت گفت که او پیرو مبادی و اصولی  
 است که بموجب ان ممکن نیست این تصور را تصدیق کند که فرشتگان در محفل  
 لذت بین زن و مرد حاضر و مشارک باشد تنها مل و فکر موریس این بود که  
 دوباره آرکاد را بیند و از اینکه در موقع جدائی اثر او را گم کرده است بسیار خود  
 را ملامت میکرد شب و روز در این اندیشه بود که ناچه و سایی ممکن خواهد شد  
 دوباره ارکاد را بیابد

از آنجائیکه راهی پیدا نمیکرد بر سبیل اتفاق در ستون اعلان های کوچک



موريس با اصرار هرچه تمامتر خواب داد که ابتدا اسپر اضغاث و احلام  
نبوده خواب ندیده و خیال نداشت است بلکه با دو چشم و بادو گوش فرشته موکل  
خود را دیده و شنیده است و برسدیل تاکید گفت :

- سرکار کشیش خانمی هم که در آنساعت نرذمن بود و ذکر نامش لزومی  
ندارد نیز ویرا دیده و سخن او را شنیده است باضافه همان خانم انگشتان فرشته  
را احساس کرده که . . که غرق در زیر . . . خلاصه نلام خانم بخوبی  
انگشتان او را احساس کرده است که . . . قول نفرمائید و ابتدا تردید  
نداشته باشید که پیدا شدن و ظهور این فرشته امری است راست و واقعی و  
یقینی ملکی بود نور حوان و بسیار تشنگ ، پوست براقش در تاریکی مثل آن  
بود که مانور شیر مانندی پوشیده شده باشد با آهنگ صاف و شیرینی تنگه میکرد .  
کشیش به تندی و خشونت کلام او را قطع نموده گفت .

پسر کم تنها همین برای اثبات اینکه شما خواب دیده اید کافی است زیرا  
متفق علیه تمام علمای « طبایع شیاطین (۱) » است که فرشتگان بد آواز را  
هنجاری دارند که مانند صرصر قفل زنگ گرفته است بر فرض آنکه بنوایدصورة  
خود را زیبا جلوه دهند هیچوقت موفق تقلید صوت صاف و دلکش فرشتگان  
خوب نخواهند شد این حقیقتی است که شهود بسیار بان گواهی داده اند و از  
مسامیات است .

موريس گفت :

- اما آقای کشیش من او را برأی العین دیده ام که عربان در کرسی در  
روی يك جفت جوراب سیاه نشسته است . دیگر بیش از این چه میبایست بشما  
بگویم . از این تاکید ابتدا تغییری در حال پاتویل کشیش حاصل نشده گفت :



- پسر دوبره هم میگویم این مسئله مربوط بحالت غم انگیز روحی شما است که مولد این توهمات شوم شده اینها اضغاث و احلام روح شخصی است که شدیداً معذب است شاید بتوانم ظروف و موجداتی را که سبب اضلال فکر متزلزل شما شده تشخیص بدهم در این زمستان شما یکروز با حال کج خلقی باتفاق مسیو ساریت و عمویتان گائتان دیدن این کلیسا آمدید و معبد فرشتگان را که در آنموقع مشغول مرمت آن بودند شما کردید چنانکه در آنموقع میگذام معانی نیست ارباب فنون مستظرفه را بقوانین صنعت مسیحی مقید ساخت و بسیار مشکل است که آنها را وادار نحترام محتوات کتب مقدسه و تفاسیر مفسرین متبعر ساخت .

مسیو اوژن دلاکروا نخواسته است فکر مضطرب و پریشان خود را باصول دیانت و کتاب و سنت مطیع نماید و هاشیهائی که کرده با کاه خود آزدانه و مطابق تصور شخصی بعمل آورده است این است که تصاویر این معبد موحش و زنده جلوه کرد بعبارت اوضح همه تصاویرش عبارت است از ترکیب های وحشت اور و تندی که علاوه بر اینکه نارواح ناظرین ملقی صلح و سکون و استراحت خاطر و فراغ بال است برعکس یکدوع انقلاب و خوف و خشیتی القا میکند فرشتگانی که ملاحظه میشود همه وحوه غصیناکی دارند و وجانشان مکدر و خشن است و چنان بنظر میرسد که گویا شیطان و اتباعش در اندیشه تجدید عصیان هستند بلی پسر ایصورت و تعائیل است که در افکار شما که بواسطه انواع و اقسام فسق و فجور ضعیف و فاسد شده آثار شومی ایجاد نموده مایه اضطراب خاطر شده است .

موریس دیگر فریاد آمده گفت .

- اوه ! چنین نیست ، آقای کشیش چنین نیست ، نه ! نه ! خیال نکند

که من از دیدن نقاشیهای اوژن دلاکروا مضطرب شده باشم حتی من نگاه هم  
بنا نکرده ام من نه از فنون مستظرفه چیزی می فهمم و نه توجیهی بان دارم.

- پسر عزیزم حرف مرا قبول کن و آنچه میگویم بنذیر ما حصل مقال  
این است که آنچه گفتم خواب و خیال است و ذرهئی مقرون بصحبت و حقیقت  
نیست و هیچ گاه ملك موکل شما ظاهر نشده است .

اما موریس که شهادت حواس را فوق العاده مهم می شمرد و محسوس  
نهایت اطمینان را داشت گفت .

- سرکار کشیش من بچشمان خویش فرشته ام را دیده ام که بند کفش  
خانمی را گره زده تنبان شخصی را که خود کشی کرده بود پوشید . . . .  
موریس درحالیکه از فرط خلق تنگی نه قیرکف خیابان پامیکوید آسمان زمین  
تمام طبیعت بروج کلیسا سن سولیس دیوارهای مدرسه برك مذهبی سقاخانه  
چهار کشیش مبال عمومی خیابان اطاق ایستگاه کالسکه ها و اتوموبیلهای موقوف  
عرابه ها و اتوموبیلهای عمومی درحقیق عارین سکا گجشك ها زن گل فروش  
میدان و گلهایش همه را شهادت می طلبد .

کشیش که عجله داشت زودتر مداحته را ختم کند گفت

- پسرم همه اینها اشتباه و خطا و وهم است شما مسیحی هستید مانند يك  
نفر مسیحی فکر کنید . مسیحی نباید فریب ظواهر بجمعی را بخورد ایمان  
و عقیده مانع از این است که مؤمن فریفته عجائب و غرائب شود زود باوری  
را باید بلا مذهب ها و حرالفکر ها واگذار نمود زیرا چیز بدی نیست که  
توان بخوراك آنها داد ولی مسیحی مؤمن سلاحی مسلح است که نیروی آن  
همه این اوهام شیطانی را خرق مینماید و آن صلاح خارق اوهام علامت  
صلیب است . باری موریس دل قوی دار شما فاقد فرشته حافظ خود نیستند

بلکه ملك موكل يوسته باسبان شما است ووظیفه شما این است که قسمی سلوک نمائید که شغل پاسداری او را بسیار مشکل و پرزحمت نسازید دیگر شمارا بخدا میسپارم موریس هوا هم در کار تغییر کردن است زیرا در شست بایم احساسی درد سوز ناکی میکم .

مسیو پاتویل کشیش کتاب ادعیه و فرائض کلیسایی خود را زیر بغل گذاشته با ابهتی نه از مقام محترم کشیشی و فضیلت مایه حاکی بود می نگید و می رفت .

در همان روز آرکاد و زیئا در حالیکه بدیواره ئی که دور پلکان بوست واقع است تکیه نموده بودند دود ها و مه هائی را که در آسمان آنشهر عظیم متصاعد بود نگاه میکردید  
آرکاد گفت :

- آیا عقل میتواند بهمه اوجاع و اتعابی که در يك شهر بزوك منطوی است بی برد " اعتقاد من ان است که اگر مردی میتواندست انرا در نظر خود مجسم سازد بحدی از ان تصور اشمسزاز و کراهت حاصل مینمرد که چون صاعقه خورده ئی بر زمین می افتاد .

زیئا جواب داد -

معذلك هر جنبنده ئی در این جهنم عاشق زندگی است و این سرعظیمی است! باهمه بدبختی ها تا وجود دارند بی نهایت از عدم هر اسانند و نمیتوانند عدم را نسبتی برای آلام خود بدانند و نیستی رادوای درد ورنج شمارند حتی تصور استراحت هم در عدم نمینمایند و جنونشان سبب شده است که از عدم هم میترسند این است که عدم را با شباح و موجودات خیالی مسکون نموده اند . و اعجاب این سردرها این ناقوس هالین گنبدها این قبه های جرس ها که سر بار میسایند و بهر يك صلیب درخشانی

نصیحت تماشا کنید... مردم عقل فعالی را که حیاتی بانها داده که از مروت بدتر و مرگی داده که از حیات مردم نحس تر است پرستش و ستایش مینمایند زیرا مدتی در فکر بود و الاخره بسخن آمده گفت:

آرکاد لازم است امری را بشما اقرار نمایم و آن این است که تصور نکنید که میل عدالت اقرب به عدلی یا حب قانون حکیمانه نری من را که ایلتوریل هستم بزمن ساقط نموده است خیر چنین نبوده است بلکه حرص ذوق بدسائس و مکائد عشق به ثروت و مفاخر صلح و آرامش آسمان را بر من غیر قابل تحمل نموده در آتش این آرزو میسوختم که نسل پر هیجان بنی آدم مخلوط شوم این بود که بر زمین آمدم و بواسطه دانستن فنون و اسراری که تقریباً در همه فرشتگان مجهول است جسدی اختیار کردم که بمیل خود می توانستم سن جنس انرا تغییر و تبدیل دهم و این سبب شد که بانواع و اقسام ثروت های هنذفت و شگفت اور آشنا شدم صد بار در بین زعمای عصر و پادشاهان طسلا و فرمان فرمایان اقوام برتب عالیه نائل گشتیم . آرکاد اسمی معروف و مشهوری را که داشته ام بشما اظهار نخواهم کرد فقط بدانید که ببرکت علوم و فنون و قدرت و ثروت و جمال در تمام ملک دنیا فرمانفرمائی و کامروائی کرده ام و اخیراً چند سالی بیش نیست که در فرانسه بعنوان یک نفر اجنبی عالی مقام مسافرت میکردم شبی در بین آنکه در جنگل مون مورانسی می گشتم بانك نی ایکی که از غم های آسمانی حکایت میکرد بگوשמ رسید صوت صاف و دردناك این بی لبك جگرم را کیاب کرد و روحم را گذاخت تا انساعت صوتی نابین دلکشی بگوשמ بر رسیده بود فی الحال با چشمانی نمناك و خنجرهئی پراز آه و ناله نزدیک شدم و در کنار الاچیقی پیر مردی را دیدم که شبیه به «فولی (۱)» شسته و درونی روستائی میدمد این شیخص نکه بود که من

۱ - Faune : نامی است که اصاطیر رومیان قدیم بنیمه خدایان صحرای و کوهستان و زارع

خود را پاهای وی انداختم بدستانش بوسه زدم لبان آسمانش را بوسیدم و سپس فرار نمودم ....

از آنوقت بعد کوچکی و ناچیزی بزرگی های بشری را احساس نموده از هیچ و بوجی پردرد سر کارهای زمینی بستوه آمده از مشاغل مهم و بیهوده وی حاصل خود متاثر شدم و چنان تصمیم گرفتم که من بعد نتایجی که عالیترو مناسب تر بمطامعم باشد درمد نظر بگیرم لذا چشم بوطن آسمانی خود دوخته بران شدم که بکوشم تا ملکوت آسمان را آزاد سازم و قالحانه بان مراجعت کنم در راه این مقصد بود که چشم از همه القاب و عناوین و دارائی و دوستان و جماعت متملقین خود پوشیده شام زینای گمنامی معروف شده در عالم فقر و فاقه و تنهایی و بیکی بتجربیر آسمانها پرداختم .

ارکاد گفت :

— منم نی لبك نكتر را شنیده ام ولی ندانستم که آخر این باغبان پیر کیست که باین لوله نئین خشن صوت باین مؤثری و دلربائی میدمد؟

زینا جواب داد :

عنقریب او را خواهید شناخت.

داده است شغل این نیه خدایان بار آوردن مواشی و مدافعه گله در مقابل گرگان و حفظ مزارع بوده است و آنها را شکل پشم آلود و شاخدار و غالباً پاهای شبیه به بز تصور مینمودند و نمایش میدادند .

## فصل شانزدهم

فصلی که در آن میرای غیب گو و زفرین و آمده شوم یکی بعد از دیگری به عرض نمایش میانند و نیز بر مثال وحشت ناک مسبو ساریت این فکر اورسید که چون ژویتر (۱) اراده کند کسی را معدوم و نابود نماید اول او را از عقل بری میسازد مجسم و مصور میشود.

مورس پس از آنکه نتوانست سبب تنویر عقاید مذهبی یکتقر عالم روحانی مشهور بفضیلت روشن فکری شود و از راه های معمول از یاقتر فرشته خود مایوس شد بخیال علوم تنجیم و سحر افتاد و تصمیم گرفت که بازن غیب گوئی در آن موضوع مشاوره نماید و البته زنی که در این فن به هارت کامل معروف بود مادام دتب بود اما مورس که در موقع رنجهای اولین معاشقه اش سئوالاتی از مادام دتب نموده بود بحدی این زن حکیمانه و عاقلانه جواب داده بود که دیگر مورس اطمینانی بعلوم سحری او نداشت این بود که بافاضات زنی دیگر مسماة بعامادام میرا که در خواب راه میرفت و حرف میزد و بسیار محل توجه مردم بود توسل جست .  
مثلهای متعددی از ذکاء و وضوح فوق العاده غیب گوئی های این عالمة الغیب برای مورس نقل میکردند و گفته بودند که میبایست چیزی را که آن شخص موضوع جستجو ناخود داشته یا لمس نکرده است بعامادام میرا ارائه داد تا آن شیئی ملموس خائب نگاههای خارق العاده او شود.

---

۲ - Jupiter . — اسم لاتینی رب الارباب است و اسم یونانی آن Zeus است — ژویتر در اساطیر یونان و روم پدر و مولای همه خدایان و ارباب اواع است که بریدر خود ساتورن شوریده پس از فائق آمدن عالم را بین خود و برادران خود قسمت نموده از آن جمله حکومت بر نجر راه ببطون و فرما فرمائی بر عوالم جهنم را به یلوتون سیرده و زمین و آسمان را برای خود نگاه داشته است .

موريس در جستجوی آن افتاد که بهیند فرشته نجس اش بعد از تجسد و آدم شدن چه چیزها بر او لمس کرده است و بیخاطر آورد که در حال عریانی بهشتی که داشته در گرسی بزرگی روی جورابه‌های سیاه مادام دزوبل نشسته است بعلاوه این خانم را در رخت پوشیدن کمک نموده است این بود که یکی از این طلسمات را که برای زن غیب گو لازم بود از ژیلبرت درخواست نمود. ژیلبرت به پیدا کردن هیچیک از آن اشیاء قادر نبود مگر آنکه خود او یکی از این طلسمات شمرده شود زیرا فرشته بموضع بسیار محرمانه خانم موضعی که بسیار لغزنده تر از آنستکه آنچه را در آن بعمل آمده بتوان اثبات نمود دست زده بود، اگرچه قبلا هم موريس باین قضیه مستحضر شده بود ولی ایندفعه چون اقرار صریح ژیلبرت را شنید بعدی بر اشفت و بر فرشته خود غضبناک شد که با سامی پلیدترین حیوانات او را موسوم ساخت و قسم یاد کرد که چون او را در دست رس خود بیابد لگدی بدرمقه‌اش بزند ولی طولی نکشید که تمام غیظ و غضبش متوجه مادام دزوبل شده و او را خاطمی شمرده چنان اندیشید که وقاحت هائی را که حالا بروز میدهد خود مشوق بوده است و در حال غضبی که داشت ژیلبرت را بتمام اسامی معروف در علم حیوان شناسی یاد نموده به بی عقنی و فساد اخلاق و صفش کرد و آنش محبتی که نسبت به ارکاد در قلب داشت بیش از پیش زبانه کشیدن گرفت و احساس مینمود که دوستیش از هر وقت گرم‌تر و خالص‌تر است چندانکه بزنانو درآمده با بازوان گشوده با آه و فغان و اشك و زاری فرشته خود را میطلبد.

وقتی در بیدار خوابی های شبانه چنان بفکر موريس رسید که کتبی که قبل از آدم شدن فرشته بدست او ورق زده شده است از جمله طلسماتی است که جستجو مینماید این بود که یکروز صبح بکتابخانه رفته بمسبو ساریت که در زیب نظرات مجسمه الکساندر داسپارویو مشغول طبقه بندی کتب بود سلامی نموده

دید که آن پیرمرد با آنکه رنگ پریدگی مختصری در سیمایش دیده میشد تبسم است بالجهت که دیگر دست غیر مرئی کتابهای سپرده با او را زیور و نمیکرد و همه چیز کتابخانه بجای خود و مقرون بحسن انتظام بود بلی مسیو ساریت خوشوقت بود ولی روز بروز قوایش بتحلیل میرفت و دیگر جز شرح خفیف و ضعیفی چیزی از او باقی نمانده بود با وجود این تسلیت یافته و مطمئن الخاطر بود. چه خوش گفته اند که :

پس از سپری شدن دوره بدبختی انسان در بحبوحه سعادت و خوشوقتی میمیرد. بالجمله موریس گفت :

- مسیو ساریت البته بخاطر دارید که یکوقت کتاب کهنه های شما هر شب زیور و شده اینطرف و آنطرف برده میشد متفرق میگردید بر زمین میافتاد لوله میشد پراکنده میگشت حتی تا رودخانه کوچه « پالاتین (۱) » راه میافتاد واقعاً ایام غریبی بود! خوب مسیو ساریت کتابهایی را که بیشتر از همه زیور و شده بودند بمن نشان بدهید.

این صحبت بطوری مسیو ساریت را دچار بهت و اندوه نمود که هیچ ملفت نبود چه جواب بدهد و برای اینکه درست بفهمد موریس سه مرتبه کلام خود را تکرار نمود بالاخره پیرمرد کتابدار يك جلد تلمود قدس شریفی بسیار کهنه ای را که غالباً داستان غیر مرئی بان زده شده بود نشان داد كذلك يك نسخه انجیل غیر معتبری یعنی يك نسخه مبهم و مشکوکی که عبارت از بیست صفحه پاپیروس (۲) بود و در قرن سوم میلادی نوشته شده مکرر از قفسه محل خود

(۱) - RuePalatine — نام کوچه ای از کوچه های ناحیه ششم پاریس.

(۲) - Papyrus — قسم نباتی شبه نی که از دو تا چهار ذرع ارتفاع آن است و در قدیم مقدار زیاد در سواحل رودخانه نیل میروئیده و اکنون هم در جزیره سیسیل دیده میشود مصریان قدیم از آن روغن سرد و صمغ چندین قسم کاهند میساخته اند.



بیرون آورده شده بود مکاتیب گاساندی هم بسیار ورق زده شده بود .  
بعد ساریت گفت :

اما کتابی که بدون شك مورد توجه مخصوص زائران عجیب بوده و برهما  
کتب ترجیح داشته يك جلد اوکرس کوچک جلد ندرخی است که علامت فلیپ  
دواندوم رئیس دیر فرانسه بران مقوش است و یاد داشته ای - نفلتم و خط اوکرس  
که بطوریکه همه میدانند در ایام جوانی باجمعیه اعضای معتقد (۱) زقت و آمد  
داشت بان حاشیه شده است بای این قاری مهیب غریب که آبمه خون بدل  
من کرده است هیچوقت از این لوکرس غفلت نداشت بعد از اخری این کتاب را کتب  
بالین خود قرار داده بود و باید انصاف داد که صاحب ذوق بود زیرا واقعا  
این کتاب جوهره فریده است . اما افسوس که این دیو لکه مرکبی اینجنا  
۱۳۷ کتاب ریخته که معحو ان از قوه هر شیمی دان ماهری خارج است  
مسیو ساریت بعد از این شرح اعمیقی کشید و چون دید که بسیار و بوی  
جوان لوکرس گرابها را میطلبند بسیار متاسف شد و بیشتر تاسفش از این بود  
که چرا تا ان پایه در باره ان کتاب سخن رانده است و شروع بعد آورده  
نموده گفت کتاب فقط فعلا نزد صحاف است و ممکن نیست خواهش او اجاب  
شود ولی موریس ناو فهمانید که این معادیر دست بردار نیست و با کمال سماجا  
بتالار معروف به تالار فلاسفه و کرات رفته روی کرسی نشسته گرفت  
منتظرم .

مسیو ساریت چاپ دیگری از چاپ های ان کتاب را پیشنهاد نموده بود

(۱) — Templiers : اعضاء جمعیه Temple - تامپل که در قرن ۱۲ میلادی در پاریس

ساخته شده قسم دیری بوده که پست وینا گاه بسیاری از مقرونین و مقصرین بوده است  
بالآخره در ایام شورش فرانسه از میان رفته است .

چاپهائی هست که متناً صحیح تر و بنا بر این برای تحصیل انفع است لذا صحبت چاپ  
های بمبروف و لوکرس باربو لوکرس کوستلیه با از همه بهتر ترجمه فرانسوی  
آن را پیش آورده گفت که برای نسخه فرانسوی لوکرس ممکن است بین ترجمه  
بارون دکوتور که شاید قدری کهنه است و ترجمه لاگراشو و مجموعه نیزار  
و پانکوک و دو نسخه بسیار قشک یکی نظم و دیگری اثر که هر دو از مسیو  
پونژرویل (۱) عضو اکادمی فرانسه است یکی را انتخاب نمود .  
مورس بالعن متکراه ئی گفت .

- من محتاج بترجمه نیستم . لوکرس رئیس دیروانوم را بمن بدهید .  
مسیو ساریت لاعلاج باهستگی رو به قفسه ئی که این گنج گرابها در آن  
حای داشت رفته دسته کلیدها را که در دست لرزانش بهم میخورد نزدیک گنجه  
برد ولی فوراً کلیدها را از گنجه دور نموده بمورس پیشنهاد کرد که بهتر از  
همه نسخ لوکرس متداولی مجموعه دگاریه (۲) است .  
و با تبسم دلرنائی گفت :

- این نسخه کوچک و قابل حمل و نقل است .  
ولی از سکوتی که در جواب این پیشنهاد مشاهده نمود فهمید که هر قسم  
مقاومتی بهبوده و بلائمر است لذا آرامی کتاب را از قفسه بیرون آورده پس از  
یقین باینکه ذره ئی غبار در روی رومیزی نباشد با دستی لرزان سرا رود بیرون  
الکساندر داسپاروبو گذاشت .

مورس شروع بوقی زدن کتاب نموده تا بصفحه ۱۳۷ رسید ولکه مرکبی

۱ - Pongerville : - مؤسسه فرانسوی و مترجم سیاری از آثار قدما زبان فرانسه

(۱۷۹۲-۱۸۲۰)

۲ - Garnier نام کتابفروشی در پاریس .

بتفش که به بزرگی نخودی بود مشاهده نمود.

باباساریت که چشم از لولورس برنمیداشت گفت :

— اما این است لکه مرکبی که این غولان غیر مرئی بر این کتاب گذاشته اند ...

مورس پرسید :

— چطور مسیوساریت مگر چند نفر آورده اند که میگوئی غولان ؟

ساریت جواب داد :

— میدانم ، اما من در این فکرم که آیا این لکه را که مانند لکه مرکبی که

«پول لوی کوریه [۱]» روی کتاب خطی «لورانس [۲] گذاشته و حکم حجت و

سند ادبی را پیدا کرده بود حق دارم پاک کنم

هنوز این حرفها از دهان پیر مرد تماماً خارج نشده بود که زنك اخبار در

ورود صدا کرد و هیاهوی بسیاری از تالار مجاور بلند شد ساریت بهوای بانك

دویده بمترس (رفیقه) بانا گیناردون یعنی زفیرین عیجوزه برخورد و دید که

موهای ژولیده او که حکم اشیاء افاعی را داشت راست روی سرش ایستاده و

از فرط غضب صورتش مشتعل شده است و در حالیکه سینه اش در جذرومدهیجان

است و شکم پشم الودش مثل آنکه در تحت تأثیر طوفانی باشد بالا آمده در کار است

که از بسیاری درد و غضب خفه شود و در این همه این نوحه ها و ندبه ها و آهها و

فریادها و هزاران صوت دیگر که از بدن او خارج میشد و نمونه‌ئی بود از اصوات

۱ - Paule Louis Courier — ازاد نا و کتاب فرانسه و مترجم بعضی از کتب انما

(۱۷۷۲ — ۱۸۲۰)

۲ - Florence : — یکی از بلاد ایتالیا پایتخت قدیم ایالت توسکان که روی رودخانه

آرنو واقع و ۲۴۲ هزار نفر جمعیت آن است این شهر که در قرون وسطی کرسی نشین جمهوری بود،

بواسطه نقاشان و حجاران بررگی که در آن ظاهر شده اند و بواسطه متاحف عالی و کتابخانهها و عبارات

فحیه ئی که دارد آطن ایتالیا نامیده شده است.

مثنوعه‌ئی که عواطف موجودات و مزاحمه و ضجیح اشیاء در روی زمین ایجاد  
می نماید نعره میزد :

- این غول رفته است با آن دختر بیرون رفته است آکله را زیرورو کرده و با خود  
قل داده و جز يك فرانك و هفتاد ساتیم که در کیف خود دارم چیزی برای  
من باقی نگذاشته است . . . .

زفرین بشکل درهم و برهمی اما تفصیل تمام حکایت کرده که میشل آیناردون  
وی را ترك گفته و با او کتاوی دختر شاگرد نالوا روی هم ریخته بر آن  
است که با او زندگی کند و بعد از آنکه سیلی ناسزا بر ضد آن خائن منافق استفراغ  
نمود گفت :

این است رفتار مردی که پنجاه سال یا بیشتر با پول خودم از او نگاهداری  
کرده ام زیرا من اندوخته داشته ام پول نقد داشته ام اشناهای خوب و همه چیز خوب  
داشته ام او را از بدبختی نجات داده ام و حالا این است پاداشی که بمن میدهد  
واقعاً این رفیق شمالعبت غریبی است این تنبل بیکاره این تن پرور که باید مانند  
اطفال لباس او را هم پوشایند این دائم الخمر . . . این موجود رذل .  
سبو ساریت شما هنوز بخونی او را نشناخته اید . . . نمیدانید چقدر نادرست است  
رچه چیزهای دروغی میسازد ژبوتو میسازد بلی آنچه بتواند «ژیونو» و «فرا انژلیکو»  
و «گرکو» درست میکند و آنها را با تجارت تابلو فروش جا میزند «فرا گونار» (۲) و «بودون»  
هم میسازد ای بیجیا . . . فاسق هرزه‌ئی که بخدا اعتقاد ندارد . . . ها  
سبوساریت دیگر از همه چیز بدتر است زیرا که کسیکه از خدا ترسد . . .

۱ - Theotocopuliel Gréco - نقاشی که اصلاً یونانی بوده ولی در وینز تعلیم یافته و  
بشتر کارهای خود را در مملکت اسپانی بجا آورده است (۱۵۴۸ - ۱۶۲۵ میلادی) .

۲ - Fragonard - نقاش و حجار فرانسوی (۱۷۲۲ - ۱۸۰۶ میلادی) .

زفیرین مدت طولانی سب و امن میکرد و هر شیعہ و ناسزائی که میدانست بر زبان آورد و چون دیگر نفسش در کار قطع شدن بود مسیوساریت از موقع استفاده نموده به تسلیت وی پرداخت و به آرامی و نوکل دعوتش نموده گفت که البته گیناردون بازگشت خواهد نمود زیرا ممکن نیست کسی پنجاه سال رفاقت و اتحاد را فراموش کند ...

صحبت های ملایم باباساریت سبب شد که دوباره آتش خشم زفیرین تیز شود بقسمیکه قسم یاد کرد که توهین و تحقیری را که دیده و مصیبتی را که کشیده هیچوقت فراموش نخواهد کرد و ناود دیگر آن غول را نزد خود نخواهد پذیرفت و اگر فی المثل بیاید و برای طلب عفو بزانو درآید یا خود را پاهای او بیفکند از او در نخواهد گذشت و اعتنای سگی را نخواهد گذاشت و برای تأکید گفت :

— مسیوساریت پس ملتفت نیستید که چه اندازه او را پست و رذل میشمارم و چقدر از او بیزارم و تا چه حد از او بدم میاید ؟

خلاصه زفیرین شصت بار عواطف متکبرانه خود را بیان نموده شصت بار هم قسم یاد نمود که دیگر پذیرفتن گیناردون مایل نیست و حتی در تابلوی نقاشی هم تاب دیدن روی او را ندارد.

مسیوساریت پس از شنیدن آن عبارت وان اظهار تنفر چون دید تضمین زفیرین غیر قابل تغییر است دیگر در اشتی نگوید و اصراری ننمود و ملامت و توبیخی روا نداشت حتی اقوال او را تصدیق کرد و از درد دیگر داخل موضوع شده بران شد که افق روشن تری بان مظلومه نشان دهد باین معنی که سخن را بجانب سمت نیادی احساسات نشری سوق داده او را برای اعتنائی تشویق نموده چنان نصیحتش کرد که باراده الهی تسلیم و منقاد شود و گفت :

— در صورتیکه رفیق شما فی الواقع با ایندرجه برای دانستگی نا اهل است ... ساریت بدش از این نتوانست چیزی بگوید زیرا زفیرین با او در اینجا

تا کمال خشم گریبان ویرا گرفته تکانش میداد و در حالیکه از فرط غضب در کار خفه شدن نود نعره میزد.

— نا اهل برای دلبستگی ، میشل برای دلبستگی نا اهل است . . . اه بابام ! پس خوب است یکنفر بهتر از او بجوئی یکنفر دوست داشتنی تر از اوئی بشاشتر از اوئی خوشمنزه تر از اوئی یکنفر که مثل او همیشه جوان باشد همیشه .. چطور نا اهل برای دلبستگی ، کهنه جانور معلوم میشود که توهیج سررشته‌ئی از عشق نداری !

موریس از اینکه با اسارت بان شدت گیر افتاده بود استفاده نموده لوکرس کوچک را جیب زده حسورانه از مقالی ان پسر مرد مبتلا گذشته و با اشاره دست خدا حافظی نمود

معلومت که موریس با داشتن طلسمی که در جستجوی ان بود با چه شوق و شعفی رو بمیدان «ترن» [۱] دوان شده سراغ مادام میرا درآمد و او را در تالار سرخ طلائی راگی یافت و در ان تالار نه نومی دیده میشد به وزغی و به هیچیک از آلات و ادواتی که در سحر قدیم استعمال میشده است . مادام میرا لباس آلوئی رنگی در برداشت و آسوان خود را نگرد سفیدی آلوده نموده بود و اگر چه دیگر مراحل جوانی را طی نموده آفتابش رو بغروب میرفت وای با زهر سیعای مطبوعی داشت و از بیائی و لطف حرف میزد و از اینکه بعدد علم و فلسفه و دیانت قادر بکشف اشياء مخفیة و اسرار است مهاخره می نمود . ناری مادام میرا در حالیکه چشمان خود را بسته بود دستی بجلد کتاب مالیده از درز پلکها نظری بعنوان لائمی و علائم کتاب انداخت ولی هیچوجه چیزی از آنها فهمید از آجائی که علائمی که معمولابوی

نشان میدادند عبارت از چیزهایی بود از قید، انگشتر و دستمال و مکتب و مو  
توانست حدس بزند که این کتاب عجیب و غریب متعلق بچه قسم آدمی باید باشد  
معدلتك باز بردستی و مهارتی که بان تمرین یافته بود تعجب واقعی خود را مکتوم  
داشته بشکفتی و تعجب تظاهر نموده باخود زمزمه کرد :

- عجیب است سبحان الله... درست تشخیص نمیدهم... زنی را می بینم...  
بعد از تلفظ این کلمه سحری زیر چشمی نگاهی موریس انداخت تا بیند چه  
اثری د. او تولید مینماید و چون از وجنات موریس فهمید که مثل این است که  
دلسرد شده باشد دانست که راه غلط می رود لذا فوراً غیب گوئی را تغییر  
داده گشت :

- عجباً این زن هم که فوری گم میشود... سبحان الله... بسیار عجیب است...  
شکل غیر معین در هم برهمی می بینم يك موجود غامض و غیر قابل التعریفی...  
چون بيك نظر یقین حاصل کرد که این دفعه سخانش کاملاً مورد توجه واقع  
شده است تا توانست در میهم بودن شخص منظور و در پیچیدگی قضیه سالئه نمود.  
بلی کم کم مکاشفات مادام میرا واضح تر میشد و قدم بقدم بر اثر مکاشف  
میرفت و میگفت :

- يك خیابان بزرگ... میدانی تا يك مجسمه... يك كوچه خلوت يك  
پله كان، شخص منظور در آنجا است در اطاق ابی رنگی... این مرد  
حوانی است رنگ پریده و پر از شم و اندوه، چنان بنظر میاید که بر بعضی  
چیزها افسوس میخورد بعضی کارها است که اگر دوباره پیش آید مرتکب  
نخواهد شد...  
معلوم است که زحمت و تعب این قسم کهانت و غیبگوئی بسیار بود و

خستگی ناتج از آن نمیگذاشت که خانم غیبگو بمکاشفات عالیہ و تقیضات دقیقه خود ادامه بدهد این بود که نهایت درجه کوشش را برای جمع اوری قوای روحیه خود نموده بموریس که رای او را می طلبید اکیداً توصیه نمود که بسیار برخدا متوکل باشد و برای آنکه گم کرده خود را بیابد و در مساعی مبتدوله نجاج حاصل کند با خداوند متحد باشد و از وی سبحانه تعالی جدا نشود .

موریس در موقع خروج از اطاق يك ليروہ روی بخاری گذاشت و باکمال تأثر و اضطراب خاطر از در بیرون رفت اما مطمئن بود که مادام میرا دارای قوای خارق العاده و ماوراء الطبیعه است منتهی متأسفانه باندازه کفایت واجد این قوی نیست .

چون از پله ها پائین آمد بخاطرش رسید که کتاب لوکرس را روی میز خانم غیبگو فراموش کرده است و از آنجا که میدانست که اگر آنکتاب مفقود شود ساریت کهنه دیوانه درغم آن خواهد مرد بر کشته انرا برداشت چون بخانه مراجعت کرد بابا ساریت را دید که چون شبیح مصیبت زدهئی و با آهنگ شکایت امیزی که حکم باد ماه « نوامبر (۱) » ( تشریح ثانی ) را داشت کتاب لوکرس را میطلبد . موریس بطور لاقیدی کتاب را از جیب ستره در آورده گفت .

« مسیو ساریت اینقدر خودت را بخور بسم الله این کتاب مسیو ساریت چون دوباره آن در گرابهارا بدست آورد از فرط شوق انرا برسینه خود فشرده بارامی روی رومیزی آبی رنگ نهاد در آن اندیشه بود که برای آن کنج قیمتی که انهمه بر حفظ آن حریص بود خفیه گاه مطمئنی پیدا کند و در عالم تصور نقشه هائی میریخت که شایسته مقام خازن غیوری چون خود او بود و بس ولی هیبت نقش های زمانه حاکی از ائینه تصور بشری



نیست و کدام یکی از ماها میتواند حکمت و دانائی خود مغرور شده مفاخره نماید؟ پیش بینی های بشری بسیار کوتاه و نارساست و مجاری احوال پیوسته بر خلاف رضا آنچه مقدر شده محتوم است و از آن گزیری نه احدی را یارای آن نیست که از سرنوشت خود احتراز نماید و هیچ دقت و مواظبت و احتیاطی بر آنچه دست قضا تقدیر نموده فائق نباید ما لعبتگایمرو فلک لعبت باز زهی بدبختی و بنوائی در کف قوه عظیم العاطفه ئی نه ناظم و مدبر افلاک جسیمه و ذرات صغیره است مقهور و اسیریم در حالیکه قوه قاهره از تحولات و تبدلات ما قانون کلی و نظام عمومی تشکیل میدهد<sup>۱</sup> بلای بدبختی و بنوائی ما در نظام و موزونای دنیاها دارای اهمیت است. باری امروز روز صحاف بود یعنی روزیکه در طی فصول آرمه دو مرتبه در سال در برج تور و میزان واقع میشد امروز از صبح مسیو ساریت سرگرم تهیه کار صحاف بود ناپدمعی که کتابهایی که دوخته شده بود یا کتبی که بتازگی خریداری شده و قابل جلد کردن صحافی بود یا کتبی که احتیاج به مرمت داشت همه را روی میز جمع نموده بدقت صورت جامعی از آنها برداشت پنج ساعت بعد از ظهر پیرمردی موسوم به آمده شاگرد لژماسیو صحاف کوچه «آبی» (۱) وارد کتابخانه داسپارونو شد مسیو ساریت پس از آنکه دوباره بدقت کتابهایی را که میبایست برای استاد آمده نفرستاد رسیدگی نمود آنها را در پارچه نازکی دسته کرده و آمده چهار گوشه آنها گره زده بر شاه بست و در حالیکه میرفت از پله ها پائین رود گفت

- شب همه بخیر -

قضایا بشکل طبیعی و عادی واقع شد و نازگی نداشت جز آنکه آمده نوکری را هم روی میز دیده و معصومانه آنها هم در حرو سایر کتب در آن است

(۱) - Rue de L' Abbay - نام کوچه ئی در کوچه های ناحیه ششم پاریس

گذاشته بدون اینکه ساریت خبردار شود با خود برد . کتابدار از تالار کرات و فلاسفه خارج شده که او را که در طی آنروز غیبت موقتی آن سبب این همه اضطراب و دغدغه خاطر شده بود نکلی دراموش کرد البته این فراموشی ذنب لایغفری است و هر قاضی جدی آنرا شفلت و ترک اولی دانسته ساریت را بر آن ملامت و توبیخ مینماید ولی آیا بهتر آن نیست که بگوئیم قضاوقدر بر آن رفته بود و آیا نمیتوان گفت که آنچه را تصادف و اتفاق مینامیم فی نفس الامر نظام و قانون عالم طبیعت است و این امر که نتایج آن در نظر مردم بسیار وحشت آور خواهد بود میباشد بدون اطلاع احدی انجام یابد؟ مسو ساریت با کمال آرامی و استراحت خاطر برای صرف شام بدکان شیر فروشی چهار کشیش رفته بر حسب عادت پس از صرف شام روزنامه «صلیب» را خوانده خالی الحال شبی بروز آورده فقط روز بعد بود که موقع ورود بتالار فلاسفه و کرات بیادلو کرسی افشاده برای پیدا کردن آن در هر طرف گردش نمود و نتیجه‌ای حاصل نشد اندک آنفکرش نرسید که شاید آمده سهواً آنرا برده باشد بلکه ذهنش متوجه زائر غیر مرئی شده چنان پنداشت که دوباره دست بکار شده و از آن جهت بسیار مضطرب شد .

در آن بین فریادهائی از روی پله کان گوش کتابدار پیوا رسید چون در را باز کرد دید لئون کوچک گنازه نظامی یراع دوزی شده‌ئی بر سردارد و فریاد میکشد « زنده باد فرانسه » و جاروب‌ها و گورد ناک کن‌ها و موم کف اطاق هیپولیت را بطرف دسمنان خیالی یرباب میکند لئون برای بازیهای نظامی خود این سطح پله‌کارا بسایر قسمتهای منزل ارجیح مدهاد گامی هم مساند موشی خود را بدرون کتابخانه مینداخت . مسو ساریت آن طفل بیگناه را مورد سوءظن قرار داده چنان تصور کرد که اولو کرسی را برداشته تا از آن

گلوله کاغذی بسازد این بود که بالحن تهدید آمیزی کتاب را از او طلبید چون طفل منکر شد وعده ها داده میگفت .

- لئون اگر آن کتاب کوچک سرخ را برآیم بیاوری من هم بتوشو کولات خواهم داد.

طفل بفکر فرورفت وهنگامیکه مسیو ساریت از پله ها پائین میامد نزد او آمده گفت :

- این کتاب !

کتاب عبارت بود از مجموعه تصاویر پاره شده « تاریخ گریبوی (۱) » این کتاب را لئون به مسیو ساریت داده شوکولاتی را که وعده داده بود طلب کرد .

چند روز بعد از این قضایا ابلاغیه نوی توسط پست از یک اداره تفتیش برای موریس رسید مدیر آن اداره که یکی از اعضای قدیمی اداره نظمی بود در آن ابلاغیه کلمه فوری و محرمانه قید نموده بود لذا فوراً موریس سرع آن عنوان رفته مرد سیل گنده سیاه چهره اندوهناکی را یافت که مساعده تقاضای مبلغی نموده وعده داد که در جستجوی آن شخص برآید

طولی نکشید که مدیر مؤسسه تفتیش مجدداً کاغذی بموریس نداشتن چنان اظهار داشته بود که تفتیش دقیق و پوزحمتی شروع شده ضمناً مساعده دیگری تقاضا نموده بود موریس از دادن پول خود داری نموده تصمیم گرفت که شخصاً در جستجو برآید

۱ - Gribouille — یعنی کسیکه سفید مانده و احق نما باشد و هر کاری را که میکند بمورد داشته  
مثلاً از ترس اینکه مبادا بپاران تر شود خود را رودخانه بندازد — تاریخ گریبوی حکم نفس  
ملا نصر الدین مارا دارد

بقرینه ارکاد بی پول بود موريس حدساً چنان خیال میکرد که فرشته بایستی رفت و آمد و مناسباتی با بینوایان پیدا کرده باشد و نیز بنظرش منطقی میرسید که ارکاد با تبعید شدگان ملل مختلفه که مانند خود او انقلابی هستند سرو سری داشته باشد باین قرائن برای پیدا کردن گم گشته خود خانه های کرایه‌ئی « سن اون (۱) » و « لاشاپل (۲) » و « مون مارتر » و « باربر ایتالی (۳) » و مسکن تنک و کثیف که مردم بقطار دران میخوانند و خوراک نژیبهائی که يك بشقاب سیراب دران صرف میکنند مطاعمی که يك طرف آتش شوله قلمکار را بسه شاهی میفروشتند سردابه های « هال (۴) » و نزد نانامومی همه را بدقت جستجو کرد.

و نیز موريس بسراغ رستورانهای رفت که نیهیلیست ها و هرج و مرج طلبان درانجاها غذا میخورند در این قبیل جاها بود که بزنانی بر میخورد که در زی مردان درآمد با مردانی که چون زنان لباس پوشیده بودند و نیز جوانان خشن و افسرده ئی میدید یا پیران هشتاد ساله ازرق چشمی که مانند اطفال خردسال میخندید ملاقات میکرد همه این مردم تماشا میکرد سوالات مینمود این قبیل تحقیق و تفتیش ها سبب شد که او را جاسوس پنداشته زن بسیار قشنگی بضررت کردی او را مجروح ساخت روز بعد موريس بمیخانه ها و خانه های کرایه‌ئی فقرا و قاحشه خانه ها و بیعارخانه ها و قمار خانه های طبقات پست شرابخانه های نزدیک قلاع شهر نزد خرده فروش ها و بدین اجامره و او باش شروع به جستجو نمود.

۱— Saint Ouen — نام یکی از محلات پاریس.

۲— La Chapelle — نام یکی از محلات پاریس.

۳— La barrière d' Italie : نام محلی در پاریس.

۴— Les Halles — بازار و میدان عمومی که در آن مواد خوراکی با انواعها بفروش میرسد و کبک خرده فروش هر روز از آنجا آنچه لازم دارند میخرند.

مادر موريس چون فرزند خود را رنگ پروده و خسته و ناتوان و غالباً ساکت و صامت ميديد رقت حاصل نموده ميگفت :

— بايد دامادش كنيم واقعاً مايه نأسف است كه مادموازل دلاوردلير جهازيه بهتري ندارد .

پاتويل كشيش نيز اظهار نگراني نموده ميگفت  
 اين پسر مبتلا به بحران روي است .

مسيوزنه داسپارويو در جواب سركار پاتويل ميگفت :

— اما عقينده من انست كه موريس تحت نفوذ زن بدجنسي است بايد كارو سرگرمي براي او تهيه نموده وقت او را اشغال كرد و اينز بايد وسائلي تشدث جست كه سبب ايجاد حس عزت نفس و شهامت شود . ممكن است او را سمت منشي گري داخل جمعيه محافظه كنيساهاي دهات نمايم و يا محامي مشاور اتداديه كاتوليكي تجار سرب فروش قرارش دهيم

## فصل هفدهم

فصلی که در آن معلوم میگردد که فرشته موسوم به سوفارچکونه مانند «مامون (۱)» بجمع آوری طلا حریص گشته فرانس را که سرزمین مقدس اندوختن ثروت و اعتبار تجارته است بر وطن آسمانی خود ترجیح داده بار دیگر به خوبی نشان میدهد که مرد ثروت مند و دارا از هر تغییر و تبدیلی گریزان و هراسان است .

در خلال این احوال آرکاد بی نام و نشان ایامی بکار و زحمت میگذرانید در کوچه « سن بنوا (۲) » در مطبعه‌ئی کار میکرد و در کوچه « موقتار (۳) » در منزل محقری مسکن داشت تا آنکه رفقای همکارش اعتصاب نمودند و او بدانجه از کار خانه خارج شده بحرارتی ایام خود را صرف تبلیغات انقلابی نمود که در قلیل مدتی تجاوز از پنجاه هزار نفر از فرشتگان موکل را که چنانکه زیتا قائل بود از وضع زندگی خود ناراضی و بافکار قرن آغشته بودند بطغیان و عصیان وادار نمود تقصی که آرکاد در کار داشت بی پولی بود و هم آنکه آزاد نمودن این نمیتوانست بنحو دلخواه وقت خود را بمصرف تعلیم ابناء آسمان برساند کذلک پرنس ایستار بعزت بی پولی کمتر از آنچه لازم بود و ناقص تر از آنچه میباشد بمب میساخت الله مقدار زیادی از ادوات جیبی کوچک درست میکرد و همیشه منزل ثوفیل را از آنها مملو داشت و روزی نبود که مقداری از آنها را روی نیمکت های قهوه خانه ها فراموش نکند ولی يك بچ خوب و قابل

۱ — Mammon ؛ — نام خدای ثروت و غنا در نزد اهالی سوریه قدیم صدر

انجیل هم شیطان رخارف دیو و گاهی شیطان علی الاطلاق مامون نامیده شده است

۲ — Rue Saint Benoit — ؛ نام کوچه‌ئی از کوچه های ناحیه نشم پاریس

۳ — Rue Mouffetard ؛ نام یکی از کوچه های ناحیه پنجم پاریس

استعمال و راحت که لا اقل بدرد انهدام چند عمارت بزرگ بخورد از بیست تا بیست و پنج هزار فرانک ارزش دارد و پارس ایستار از این رقم دودانه بیشتر نداشت ناری آرکادو ایستار که هر يك بیش از دیگری در پی تحصیل سرمایه دوان بودند متفقاً نزد صراف مشهوری موسوم به «ماکس اوردنغن» که بطوریکه همه میدانند مدیر بزرگترین مؤسسه اعتبار فرانسه بلکه دنیا است رفتند تا شاید بتوانند پولی از او بگیرند شاید اکثری ندانند که «ماکس اوردنغن» مثل سایر مردم مولود از زنی نیست بلکه فرشته است که از آسمان ساقط شده است ولی حقیقت امر این است که او فرشته است و در آسمان «سوفار» نامیده میشود و شغلش خزانه داری یا الدابالوت که طلا دوست و جواهر جمع کن بزرگی است بود سوهار در طی این شغل عشق مخصوصی بجمع آوری ثروت و غنای پیدا کرد بطوریکه اقناع خواهش های آن عشق و حرص در حایه نئی که از تشکیلات تجارتی و صرافخانه محروم باشد ممکن نبود مدتهای مدید قلب سوفار بساطش عشق و محبت خدای یهودیان مشتعل بود و سالیان دراز نهایت وفاداری را نسبت بوی ابراز داشته بود ولی در اوائل قرن بیستم میلادی وقتی از اعالی فلک چشم فراسه انداخته دید که این مملکت با عنوان و اسم جمهوریت عبارت است از حکومت اغنیا و پولداران و با طواهر حکومت عمومی و ملی چیزی که تسلط و فرمانفرمائی کامل دارد قوه عالیة مالیه است و اس و هیچ قسم تفتیش و ضبط هم در کار نیست سوفار از آنوقت بعد اوقات فلک اعالی و شیمگاه عالین را غیر قابل تحمل دانسته فرانسه را وطن منتخب خود شمرد و همه آرزویش فراسه شد خلاصه روزی آنچه توانست جواهر نفیسه با خود برداشته بزمین فرود آمده در پاریس مقر گزید و حریصانه مشغول تجارت شد بعد از تجسد دیگر صورتش مفض لطائف آسمانی نبود بلکه شکل صاف و خالص یهودیان را داشت مخصوصاً





بحکم خدای خودتان که میگوید: «بجهت خود صورت تراشیده مساز» [۱] کم اعتنا هستید زیرا  
من در اینجا بیک «ابولون» کار «هودن» [۲] بیک «هبه» (۳) کار «لعوان» (۴) و چندین مجسمه  
کار «کافیری» [۵] می بینم عجباً شما پسر خداوند همچنانکه سلیمان در ایام پیری خود  
معمول میداشت اصنام ملل اجنبیه را در منزل خود می گذارید (۶) از قبیل

۱ - اشاره به آبه چهارم و آبه پنجم ناسبستم سر خروج تورات که پس آن این است  
« صورنی تراشیده و هیچ نمثالی از آنچه بالا در آسمان است و از آنچه پائین در  
زمین است و آنچه در آب زیر زمین است برای خود مساز. نزد آنها سجده مکن و آنها  
را عبادت مکن زیرا که من یهود خدای تو میباشم خدای غیر هستم که انتقام گناه پدر  
را از پسران تا پشت سوم و چهارم از آتاییکه مرا دشمن دارند میگیرم ».

۲ - Houdon - مجسمه ساز فرانسوی که مجسمه بسیاری از بزرگان از آن جمله «دینرو»  
و «روسو» و «ولتر» را ساخته است ( ۱۷۴۱ - ۱۸۲۸ ) میلادی .

۳ - Hébè . - ربه النوع خوانی که دختر ژوپیتر رب الارباب و ژوون است و در  
ابتداء در جمع خدایان شغلش سقایت شراب بوده است . پس از آنکه هرکول در عداد  
خدایان وارد شد همه وی را آردواج سود (اساطیر)

۴ - Clément Georges Lemoine - شاید مقصود این نوان باشد که از  
مهندسين و علمای فرانسوی قرن نوزدهم است

۵ - Caffieri - نام فامیل ایتالیایی که همه اهل صفت بوده و چندین نفر از  
انهادر پاریس کار کرده اند مشهورترین آنها ژان ژاک کافیری است که مجسمه های بسیاری  
از مشاهیر رجال ساخته است ( ۱۷۲۵ - ۱۷۹۲ میلادی ) .

۶ - اشاره بناب یازدهم کتاب اول پادشاهان توراته آریه اول تا آیه دهم و آن  
است عین عبارات تورات : و سلیمان پادشاه سوای دختر هرعون زبان عرب بسیاری را  
از جوآبیان و عمویسان و آدومیان و صیدو بیان و حتیان دوست میداشت از امتهایی که خداوند  
در ناره ایشان بمی اسرائیل را فرموده و در که شما بایشان در یائید و ایشان دشمنان زیاندمانان دل  
شما را به پیروی خدایان خود نائل گردانند و سلیمان بانها محبت ملصق شد و او راهفتصد زن بانو  
و سیصد زن متعه بود و درناش دل آورا برگردانیدند و در وقت پیری سلیمان واقع شد

این ونوس کار د پوشه (۱)، این ژوپیترا کار «رونس» و این حور یاتی که بر اثر قلم  
 «فرا گونا» مرئی انگور فرنگی بین سرین های نورانی شان جاری است. فقط در این  
 یک جبهه آینه عصای سلطنت سن لوی [۲]، ششصد دانه مروارید گردن ایند [۳] ملکه

که زنانش دل او را به پیروی خدایان عرب مایل ساختند و دل او مثل دل پدرش دارد  
 ناپهوه خدایش کامل بود پس سلیمان در عقب عشتورت خدای صید و بیان و در عقب ملکوم  
 رحس عمویان رحس و سلیمان در نظر خداوند شرارت و زیننه مثل پدر خود داود  
 خداوند را پیروی کامل نمود آنگاه سلمان در کوهی که رو روی او در شلیم است مکانی  
 اند بجهه کموش که رحس و آیان است و بجهه موناک رحس بی عون بنا کرد و همچنین  
 بجهت همه زبان غریب خود که برای خدایان خویش بخور میسوزا میدند و قرآنی هاسی گنرا میدند  
 عمل نمود پس خشم خداوند بر سلیمان ابروخته شد از آن جبهه که دانش از پهوه خدای اسرائیلی  
 منحرف گشت که دو سرته بر او ظاهر شده او را در همین باب امر فرموده بود که پیروی  
 خدایان غیر را ننماید اما آنچه خداوند با امر فرموده بود بجا نآورد.

۱- Francois Boucher، نقاش فرانسوی (۱۷۰۳ - ۱۷۷۰ میلادی)

۲- Saint Louis، لوی نهم پسراری هشتم پادشاه فرانسه که پادشاهی بسیار مقدس و مقدس  
 بوده و در حروب صلیبی داخل گشته بلقب قدیس ملقب شده است ۱۲۱۵ - ۱۲۷۰ میلادی

۳- اشاره بموضوعی است (Affaire de Collier) که در اواخر سلطنت لوی شانزدهم  
 یعنی از ۱۷۸۴ تا ۱۷۸۶ امر قضیحت آمیزی بوده و بسیار مملکه فرانسه ماری آنوات  
 را در انظار خفیف و بی قدر نموده است احتمالاً تفصیل آن این است که کاردینال دوتی  
 (Cardinal de Rohan) همیشه بر آن بوده که بوسایلی مورد توجه و درستی مذکوره و اهم  
 شود وقتی مکاره گی از روان دربار مسماء به «گنتس دلاموت» (Comtesse d-la Motte)  
 «کار دینال میگوید که ملکه طالب کردن مدگرانهائی است که یک ملبوس و ششصد هزار  
 لیره قیمت آن است و پادشاه از خریدن آن امتناع ورزیده است کار دینال درو آن  
 آن را از جواهر فروشائی که مالک آن بوده اند خرید و به گنتس دلاموت میسازد که  
 از طرف او بلکه تقدیم نماید ولی آن زن کردن بند را ملکه تقدیم نموده از میان مردم از  
 طرفی کار دینال چون قادر به نادیده قیمت آن کردن بند جواهران میشود مسئله به جنجال و

« ماری نتوانت [۱] ، چه سلطنتی ، شارل کنت (۲) ، تاج مصنوعه گئی برتی (۳) ،  
 که برای پاپ مارتین پنجم کولونا (۴) ساخته شده شمشیر بوناپارت ، دیگر  
 نمیدانم چه را نگاه داشته اید ؟ ...  
 ما گس آوردن گفت :  
 - چه قدر ترهات میبافی !  
 پرنس ایستار گفت :  
 - بارون عزیزم حتی انگشتری را که شارلمانی (۵) مانگشت حنیه ئی

« پادشاه و کشیده وی بجیس میافتد بالاخره توسط پارلمان ترکه شده محکوم به تبعید میشود ولی  
 کتس دلاموت بضرر تازیانه و داغ شدن مالا بوده است . ناراضان و هنگامه حوآن این  
 موضوع را اهماه قرار داده باهرازان بر ایه وسیله منفور ساختن ملکه قرار میدهند .

۱ - Marie Antoinette : ملکه فرانسه دختر امپراتور اطریش و زن لوی شانزدهم  
 پادشاه فرانسه است که در ۱۷۵۵ میلادی در ۱۷۹۲ م با سر حکومت انقلاب مقتول شده است .  
 ۲ - Charles Quint : شارل پنجم پادشاه اسپانی و امپراتور آلمانی مالک مستعمرات  
 وسیع اسپانی و صاحب قسمتی از ایتالیا و اطریش و فلاندر و غیره که هوای تسلط بر تمام دنیا را  
 در سر داشته و در راه تحصیل آن جنگها نموده از جمله با سلیمان دوم پادشاه عثمانی جنگیده است  
 بالاخره چون موفق به تعبیر خواب خود نمیشود از قدرت و سلطنت خسته گشته از سلطنت کناره  
 گرفته سه سال آخر عمر را در دبری منروی شده است . ( ۱۵۰۰ - ۱۵۵۸ میلادی )

۳ - Ghiberti : مجاور و معمار ایتالیائی از اهالی فلورانس ( ۱۳۷۸ - ۱۴۴۵ میلادی ) .

۴ - Martin V Colonna : یکی از پاپها که از ۱۴۱۷ تا ۱۴۲۶ میلادی پاپ بوده  
 است و اسم اصلی او Ottone Colonna است و پس از پاپ شدن مارتین پنجم نامیده شده است -  
 از این خانواده کولونا حد در باب و کاردینال وقتند معروف بیرون آمده اند .

۵ - Charlemagne : شارل اول یا شارل کبیر ، پادشاه فرانکها و امپراتور روم غربی  
 در ۷۴۲ میلادی متولد شده و در ۸۰۰ میلادی در آگس لاشاپل فوت نموده است این پادشاه که  
 از بزرگترین نامداران قرون وسطی است معاصر هرون الرشید خلیفه عباسی بوده و با وی مناسبات

گرفته بود و همه خیال میکردند گم شده است شما دارا هستید : : . باری نرس  
 بطلب خود مان بزوریم . من و رفیقم آمده ایم از شما قدری پول بطلبیم .  
 ماکس آوردن جواب داد :

« انشاء الله خیر است همین فکر را میکنیم خوب همه پول میخواهند ولی  
 هر کسی برای کاری شما برای چه مصرف پول میخواهد ؟  
 پرنس ایستاد صاف و پوست کنده گفت .  
 - برای انقلاب درست کردن در فرانسه .  
 برون متعجبانه فریاد زد .

« در فرانسه ؟ در فرانسه ؟ مبارک است ، مطمئن باشید که همین  
 دلیل دیناری بشما نخواهم داد

آرگاد نتوانست خود داری نماید و گفت که بیش از اینها از برادر  
 آسمانی چون او انتظار سخاوت داشته و بیشتر چشم داشت مساعدت دارد و این عبارت  
 را سخن خود افزود .

« نقشه ما نقشه وسیعی است و شامل زمین و آسمان است تمام جزئیات  
 این نقشه پیش بلی شده مرتب و منظم است منظور ما آنست که ابتدا در فرانسه  
 و اروپا و تمام کره ارض انقلاب اجتماعی سر پا نموده بعد دست بکار جاک

---

دوستانه داشته است از جمله جنگهایی که شارلمانی نموده جاک با اعراب اسپانی است (اندلس)  
 اما انگشتری که در فوق ذکر شده و شاید در ابع ناین امساره باشد که در ضمن افسانه های بسیاری که در  
 خصوص شارلمانی نوشته شده مذکور است این ایستگاه نقل کرده اند . بواسطه طلسمی که ماری شارلمانی  
 داد پادشاه برین مرده نمی عاشق شد و آن طلسم بالاخره در شهر اکس لاشاپیل (Aix-la-Chapelle)  
 که ملاءر بلاد سرحدی آلمان است در چاهی افتاد و بر اثر حادثه این طلسم بود که  
 شارلمانی تا آن حد شهر اکس لاشاپیل را دوست میداشت و آن را پایتخت ممالک وسیع  
 قرار داده بود .